

از نقد سند تا نقد متن (۵)



دکتر حسن حنفی*

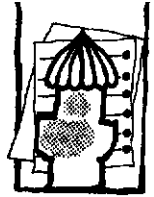
مترجم: دکتر سید محمد حسین روحانی

نویسنده در این پژوهش، سعی دارد روشی برای بهره‌گیری از علوم نوین (علوم اجتماعی و انسانی) در نقد حدیث ارائه نماید. لذا به نقد سند و متن حدیث نبوی از سه دیدگاه جامعه‌شناختی، تاریخی و ادبی می‌پردازد و «قالب‌ها» یا «انواع ادبی» حدیث را باز می‌نماید، تا کاربرد و روش بهره‌گیری از هر یک از آنها نشان دهد.

حنفی، در بخش‌های پیشین مقاله، به تعریف «نقد سند» و بیان ارزش و ضرورت این نقد و نیز به نقد کلی صحیح البخاری پرداخت، رابطه حدیث را با قرآن و تداخل آنها را در یکدیگر نمایاند و سپس برای انواع ادبی: نقل مستقیم، روایت، گفتگو، پرسش و پاسخ، و بهره‌گیری از زبان اشاره در حدیث نبوی نمونه‌هایی آورد.

سپس، از «تاریخی بودن شکل و مضمون حدیث» بحث کرد، تا ثابت کند که شکل (ساختار و خطاب) حدیث، تابع قوانین و عوارض نقل شفاهی است و مضمون

* دکتر حسن حنفی، استاد فلسفه دانشکده ادبیات دانشگاه قاهره است. مشخصات کتابشناختی مقاله وی چنین است: «من نقد السند الی نقد المتن (کیف تستخدم العلوم الإنسانية والاجتماعية فی نقد متن الحدیث النبوی؟): البخاری نموذجاً»، حسن حنفی، مجلة الجمعية الفلسفية المصرية، العدد الخامس، السنة الخامسة (۱۹۹۶م)، ص ۱۲۹-۲۴۳.



(موضوع) حدیث نیز مرتبط با عصر صدور آن و شرایط، عادات، سنن و اقتضائات آن روزگار است.

وی در ادامه، محیط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و دینی عصر پیامبر (ص) را از خلال احادیث نبوی نشان داد و زمینه‌ها و نمودهای آرای کلامی قرون نخستین را در روایات بخاری بررسی کرد.

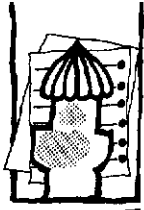
در این بخش از مقاله، نویسنده، حدیث را به عنوان منبعی برای آگاهی‌های تاریخی (از: تاریخ آغاز آفرینش، انبیا، ائمت‌های پیشین، و...) و آگاهی از مغیبات (بهشت، دوزخ، عالم ارواح، و...) و آگاهی درباره آینده، معرفی می‌کند و هم‌زمان، به حدود تأثیرپذیری حدیث از سنت‌ها، باورها، رسوم، اسطوره‌ها و ادیان پیشین و نیز نقش ابداع و تصویرگری ادبی-هنری در تفصیل احادیث داستانی و گزارشی اشاره می‌نماید.

متن برگزیده او برای تمامی این بررسی‌ها صحیح البخاری است.

با وجود اختلاف جدی دیدگاه نویسنده با اندیشمندان شیعه (بویژه در زمینه: علم پیامبر، عصمت پیامبر، اسوه بودن پیامبر در کلیه رفتارها، امامت، عصری قلمداد کردن پاره‌ای از احادیث، و...)، مقاله وی را از جهت تازگی روش تحقیق و نقد در حوزه حدیث، مفید و راهگشا می‌دانیم.

یادآوری می‌شود که نقدی بر این مقاله در دست تدوین است که در شماره‌های آینده علوم حدیث منتشر خواهد شد.

پیدا است که بیشترین بخش عقاید کلامی که ناظر به حدیث نبوی‌اند، از جمله سمعیات هستند (مانند نبوت، معاد)، نه از عقلیات؛ زیرا نیروی خیال را برمی‌انگیزند و جا را برای بیشترین اندازه ابتکار فردی و گروهی باز می‌گذارند. موضوع ایمان و عمل با معاد، رابطه دارد و موضوع امامت، پنهان می‌شود؛ زیرا از قبل، داخل در جریان برتری بخشیدن صحابه و مسیر تاریخ از نبوت به خلافت است و از وحی به سیاست.



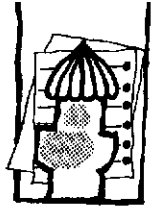
سمعیات، اموری عملی هستند که قبل از تحوّل یافتن به سمعیات، در آنها اختلاف سیاسی رخ نموده است. اشاره به نبوت نمی شود مگر با صفت تبلیغ و یا در بحث از میراث پیامبران. اما عقلیات، حضور کم تری دارند، مانند مباحث ذات و صفات و عقل و نقل. مسئله خلق افعال، همانند مباحث ایمان و عمل، داخل در سمعیات است. مسئله توحید، به معنای ذات و صفات، ساختارهای عقلانی دیرتری دارد و در روایات، جز در پاره ای تشبیهات مشهور در اسرائیلیات پدیدار نمی شود، مانند این که «چون خدا آفریدگان را آفرید، بر عرش خود چنین پایه گذارد که رحمتش بر غضب او غلبه دارد»: خیالپردازی بدون گزارش مستقیم. هر کس نام های خدا را بر شمارد، به صرف همان بر شمردن، به بهشت رود، بدون حفظ کردن آن یا پژوهش در [فهم] آن یا طبقه بندی آن یا پی بردن به مجموعه ارزش های شناختی و اخلاقی و زیبایی شناختی ای که در آنها نهفته است.^{۱۵۰} برخی مسائل کلامی نیز برانگیخته می شوند، مانند: «آیا می توان خدا را "چیز" خواند؟».

خیال هستی شناختی در این باره فراوان است: برآب بودن عرش خدا و آفرینش آسمان ها و زمین و تکلیف شدن ذکر بر هر چیز. پیش از آن که داستان به پایان تصویر برسد، شتر اعرابی گم شد و او از جای برخاست و با احتیاط و آزرم به دنبال کار خود، روان گشت. مسئله عقل و نقل، [در صحیح البخاری] به سود «حشویه» پدیدار می گردد و به سود اولویت نقل که پایه روایت است. پیامبر (ص) از چیزهایی که درباره آنها وحی نازل نشده بود، نمی پرسید و می گفت: «نمی دانم». یا پاسخ نمی گفت تا خدا وحی بر او فرو فرستد. قایل به رأی یا قیاس نشد؟ زیرا قرآن گفته بود: «... بر پایه آنچه خدا به تو نمایانده است» (نساء / ۱۰۳). گویا پیامبر، اهل قیاس نبود. نیز گویا او جمله: «هر کس اصل معلومی را به اصل بیان شده ای تشبیه کند، خدا حکم هر دو را بیان دارد تا پرسنده بفهمد» را برای اثبات قیاس، نگفته بود.^{۱۵۱}

بسیاری از آیات قرآنی، در داستان های ابداعی به کار برده می شوند تا سبک و نمونه ای

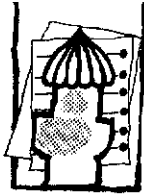
۱۵۰. بنگرید به کوشش ما در این باره در: من العقیده الی الثورة، جلد دوم (التوحید).

۱۵۱. ج ۹، ص ۱۹۰ و ۱۴۵ و ۱۵۱-۱۵۲ و ۱۲۴-۱۲۵ و ۱۶۹ و ۱۷۷.



برای ابداع باشند، مادام که بر تعقلی استوار نیستند و بر برهانی تکیه ندارند. حدیث، بر زبان خدا پدیدار می‌گردد تا تاکید و تاثیر و ابلاغ بیشتری داشته باشد. آنچه خدا می‌گوید، از آنچه پیامبر یا بشر می‌گوید، نیروی اقناع بیشتری دارد، بویژه اگر در روایتی ضعیف باشد. خطرناک‌تر از همه اینها، یاد کردن احادیثی است که کشتن خوارج و مرتدآن و بیرون روندگان از دین را روا می‌دارند؛ چنان که وضع، همین است از هنگامی که کتاب الإقتصاد فی الاعتقاد نگارش یافته و از هنگامی که غزالی، خاتمه معروف را «در باره فرقه‌هایی که تکفیر آنها واجب است» بر آن نگاشته و این، با اعتماد بر حدیث ظنی است: حدیث «فرقه ناجیه». بخاری این را عنوانی برای بابی ساخته است: باب «قتل خوارج و ملحدان، پس از اقامه حجّت برایشان». کراراً به خوارج اشاره می‌شود که «حَرَوْرِيَّة» خوانده می‌شدند؛ زیرا برای جنگ با علی بن ابی طالب، در سرزمین «حَرَوْرَاء» گرد آمدند. بر ایشان، این آیه قرآن را تطبیق می‌کند: «قُلْ هَلْ أَنْبِؤكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا، الَّذِينَ ضَلَّ سَعَهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُنْعًا» (آیا شما را از زیان‌کارترین مردم در رفتار، آگاه سازم؟ آنان اند که پیامد کردارشان به گمراهی رفته است و باز می‌پندارند نیکوست آنچه می‌کنند). او میان حَرَوْرِيَّان با یهودیان و نصرانیانی جمع می‌کند که پیمان خدا را پس از استوار کردن آن می‌شکنند و بدکاران، هم ایشان‌اند. نیز «در پایان تاریخ (آخر الزمان)، مردمانی می‌آیند تازه دندان در آورده و خردشان به نابخردی کشیده که از بهترین مردمان (پیامبر)، گفته می‌آورند و از اسلام، بیرون می‌جهند چنان که تیر از کمان بیرون می‌پرد. ایمانشان از گلوهایشان در نمی‌گذرد. ایشان را هر جا یافتید، بکشیدشان؛ زیرا برای کشتن ایشان، پاداشی است تارستاخیز». ۱۵۲

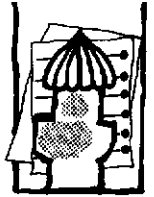
بدین ترتیب، روشن می‌شود که گردآوری بخاری، بازتابی از محیط زندگی اجتماعی و فرهنگی و سیاسی و دینی خاص وی در نیمه نخست قرن سوم هجری در آسیای میانه است که «صحیح» خود را در آن، تدوین نموده است و این، تنها بخشی از تاریخ زندگی فرهنگی و سیاسی تحت پوشش علم حدیث بوده است.



ششم: آگاهی تاریخی و آفرینش هنری

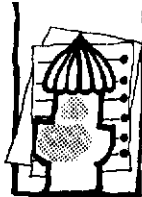
حدیث به عنوان مجموعه روایاتی از آخرین پیامبر، از تاریخ گذشته، پرده برمی دارد: آگاهی به تاریخ پیامبران گذشته است و آگاهی از آینده (به عنوان این که آینده، وارث گذشته و حال است) و امینی است برای آینده. از تاریخ آغاز می شود؛ ولی بدان پایان نمی یابد. از زمان حاضر آغاز می شود و به کارگیری تاریخ را از سر می گیرد و این کار را برپایه نیازها و خواسته های تاریخ انجام می دهد و در حد امکاناتی که دارد، از آینده گزارش می دهد. آگاهی تاریخی، یک آگاهی ابداعی است، نه رصد کردنی برای رخدادهای گذشته. تخیل درباره آینده جهان، آن را کامل می کند؛ زیرا در آگاهی تاریخی، فرقی میان واقعیت و اسطوره و بین شهادت و غیب، نیست.

لفظ «ابداع»، واژه تازه ای است که قدما و محدثان از آن با عنوان «وضع (جعل)»، یاد می کردند و جعل، تصویری تاریخی است که از معیاری برای تمییز راست و دروغ اخبار، ریشه می گیرد. حدیث صحیح، آن است که به گونه ای تاریخی به تواتر، نقل شده باشد. حدیث جعل شده، عکس این است. پس درستی و جعل، بر دو مقیاس استوارند: اول، تواتر سند و دوم، برابر بودن گفته با گوینده در شنیدن و گردآوری کردن. در این جا با سه دسته از حدیث، سر و کار داریم: حدیث صحیح راست و حدیث جعلی دروغ و حدیث مشکوک میان راستی و دروغ (مانند خبر آحاد). اما ابداع، به معنای بافتی تازه بر منوال قدیم با اعتماد بر آگاهی گروهی و خیال هنری است، بی آن که ضرورتاً با مایه ابداعی خود، مخالف باشد؛ بلکه دگرگون ساختن آن و تأکیدی بر معنای آن و تعمیقی بر ابعاد آن و تکراری برای نمونه های آن و تغییر برای روش های آن است؛ ولی گوهر آن، یگانه است و معنای آن، تغییر نکرده است. پس آگاهی گروهی، گونه ای آگاهی ابداعی است، چنان که حال در ادبیات عامه و مثل های عامیانه چنین است. هسته آن و ریشه های آن در تاریخ، ولی شاخه ها و برگ های آن در خیال است. خیال، تاریخی برتر است و تاریخ، خیالی محدود است.



مقصود از «تحوّل از جعل به ابداع»، صرفاً تغییر واژه‌ای به واژه دیگر نیست؛ بلکه انتقال از مجرد نتیجه به مقدمه است و انتقال از «حکم کردن به جعل» به «منطق ابداع»: از نقل به ابداع، و از اخبار به انشا. این تحوّل از جعل به ابداع، به کشف دیگر باره محیط زندگی فرهنگی و سیاسی و اجتماعی‌ای که در ورای ابداع متوالی و متراکم از رهگذر نسل‌هاست، کمک می‌ورزد. این امر، به روشنی در کتاب «آغاز آفرینش» [در صحیح البخاری] تجلّی پیدا می‌کند و عنوان [کتاب]، از محتوای آن، گزارش می‌دهد؛ امور غیبی صرفی را دربر دارد که تاریخی و هستی‌شناختی‌اند و به همان روش متکلمان و فیلسوفان، به نظریه آفرینش می‌پردازد. این کتاب، با آیه‌ای از قرآن آغاز می‌شود که به کتاب، جنبه شرعی بودن اصل اوّل را ارزانی می‌دارد: «او همان خدایی است که شما را آفرید و دیگر باره شما را باز می‌گرداند». [تحوّل که یاد کردیم]، در صحیح البخاری، سطوحی دارد و در امور شرعی (اوامر و نواهی) و امور غیبی (مانند داستان‌های آفرینش)، متفاوت ظاهر شده است.

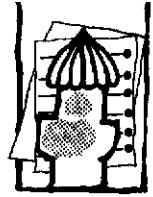
اگر هدف از علم حدیث، تفصیل قرآن از جنبه‌های علمی باشد، پس غیبیات، از چارچوب این علم، بیرون می‌رود، چنان‌که وضع در علم اصول فقه چنین است. در اثنای حدیث گفتن پیامبر از آغاز آفرینش و عرش، شتر مرد اعرابی رمید و گریخت و او پشیمان گشت که برای شنیدن این حدیث نظری آمده است که بهره عملی [برای او] ندارد، یا این که این حدیث، رشته اندیشه او را برید و خیال او را به جهان بالایی که غرق آن شده بود، برانگیخت. اینها بیشتر نزدیک به موضوع نبوت و سیره‌اند [تا آغاز آفرینش]. آغاز آفرینش یعنی آغاز نبوت با شروع بین عینیت و ذهنیت، چنان‌که در مسیحیت هست و آفرینش جهان با آفرینش مسیح، پیوند می‌خورد. در نزد صوفیان، پیوند نبوت است به آفرینش و پیوند پیامبر است با هستی در پیامبری هستی‌گرا. نظر به طبیعت حال و نظر به فوج موضوع (آغاز آفرینش) از دایره حس، خرافه داخل می‌شود و خیال، نیرو می‌گیرد و غیبیات (مانند بودن عرش بر آب و معین شدن سرنوشت بشر از ازل)، فراوان می‌شوند. ۱۵۳



عنوان «آغاز آفرینش»، عنوانی شورانگیز است و موضوع‌های فراوانی در ذیل آن، داخل می‌گردند که موضوع‌های عملی فقهیِ خالص (تکرار شوند در دیگر کتاب‌های حدیث)، از آن میان‌اند. نیز موضوع دین و جنگ‌های پیامبر به گونه‌ای در آن داخل می‌شود که انگار می‌خواهد موضوع غالب آن باشد؛ زیرا نبوت، ادامه آفرینش است و خاتم پیامبران، تحقق یافتن هدف از آفرینش و هدف از نبوت (با هم) است. در آغاز کتاب «آغاز آفرینش»، موضوع‌های طبیعت و هستی، چیرگی دارند. نیز خورشید و ماه و ستارگان. به دشواری می‌توان کتاب را به موضوع‌های معین بخش کرد؛ زیرا موضوعی محدود ندارد. بلکه مجموعه‌ای از داستان‌های خیالی و حکایات غیبی است که هیچ ربطی به قانونگذاری‌های عملی و تفصیلات جزئی ندارند. عنوان‌های ابواب آن، آشفته است.

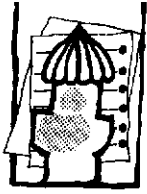
نیز باب‌هایی [در صحیح البخاری] هستند که عنوانی ندارند، مانند «مناقب و زندگی پیامبر» این، دلالت بر آن می‌کند که نویسنده، انبوهی از موضوع‌های پراکنده گسسته از هم را در آن وارد کرده است، مانند: علم سیره، فضایل صحابه، مناقب مهاجران و انصار، جنگ‌های پیامبر به تفصیل، نامه‌های او به پادشاهان و بیماری و درگذشت او. کتاب «آغاز آفرینش»، همچنان به صورت نخستین مصدر برای داستان‌های پیامبران و نبوت (به عنوان رهنمودی برای تاریخ انسانی) باقی می‌ماند. ۱۵۴

داستان‌ها بی‌اندازه درازند و گواهی از آفرینش گروهی می‌دهند. نیز همچون میراث یهود، خطاهای پیامبران گذشته را می‌شمارند و سپس عَظَمَتِ مُحَمَّد، نمودار می‌گردد که خطا نمی‌کند. [اخباری از] آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی که همه‌اش غیبیاتی از میراث بنی اسرائیل است. دو نمونه‌ی الای آرمانی، ابراهیم و موسی هستند که دو نماد برای دو مفهوم پیوسته‌اند: نظر و عمل، یا: عقیده و شریعت. همین ساختمان، در تاریخ پیامبران، در ساختارهای کوچک یا بزرگ، تکرار می‌گردد. ابداع، در روایت و در گفته مستقیم به یک اندازه صورت می‌گیرد و داستان‌ها چنان بلند است که حافظه آن را به یاد نمی‌سپارد و از داستان‌های پیامبران، بیرون می‌رود. مردی تخته سنگی را به شیوه



پرومتئوس، بارها بر سر خود، حمل می کند. مردی دیگر، سر خود را با آهن می شکافد. زنان و مردانی برهنه هستند که زیانه های آتش، از زیر به سوی ایشان بالا می رود. مردی تسیح می گوید و دیگران او را سنگسار می کنند. سپس روایت به گشودن و تفصیل داستان روی می آورد (چنان که خضر به موسی ارزانی داشت) و جنبه های نامعقول آن را شرح می دهد و مقصود اخلاقی آن را بیان می دارد: پس شخص اول، کسی است که قرآن را رد می کند و به جای نماز گزاردن، می خوابد. دوم، دروغگوست. سوم، زناکار است و چهارم، رباخوار. مالک، دربان دوزخ است و ابراهیم بر روضه است و «ولدان» (پسران نوجوان) در پیرامون او، به همان گونه سرشت نخستشان. فرزندان نارسیده مشرکان، بر پایه خوبی و بدی اعمال، دو دسته اند. گاهی ترتیب [نقل ها]، رکیک و مکرر است. هر مرتبه، پرسش از «طارق» است و «صاحب» و گشودن در [بهشت یا دوزخ]؛ ولی این به خاطر تشویق [شنونده] و به درازا کشاندن داستان است. داستان بلند، نه فقط در برابر اهل کتاب، بلکه گاهی به عنوان اندرزی اخلاقی پرداخته می شود، مانند آن که میان برادرانش به سخنی چینی می پردازد و از خدا درباره دختر عمه اش پروا می کند؛ و آن که مزد مزدور (کارگر) را می ستاند و آن را سرمایه گذاری می کند و سود از آن به دست می آورد و حق او را چندین و چند برابر می پردازد. اینها برگرفته از ادبیات شرق و حکایات پندآموز آن هستند.

در میان مجموع حکایات، قطع ها و فاصله هایی پدید می آیند و از پایان یک داستان و آغاز دیگری گزارش می دهند تا درازی آن را چاره کنند و تخفیف دهند و شنوندگان را متنبه گردانند. تقطیع حدیث، چندین بار صورت می گیرد؛ زیرا حافظه نمی تواند داستان بلند را به یاد سپارد. شاید این، ابداعی با حلقه های پیوسته باشد که بر جهش های پیاپی تکیه می ورزد و سپس با کردارهای گفتاری، آن ها را به هم پیوند می بخشد. حفظ حدیث بلند به صورت شفاهی دشوار است؛ چرا که دراز آهنگ است و ربطی به مسائل عملی ندارد. گاه روایتگری پیش از گفته مستقیم بر آن [داستان] غلبه دارد و این به خاطر آسانی ابداع و وصف، و نظر به دشواری گذاردن گفت و گو در موضوع های غیبی خالص است. حافظه،



همه این تشبیهات و الهامات و تأویلات را به آن اندازه فرامی گیرد که اوامر و نواهی و گفته مستقیم را فرامی گیرد. گاه، گفت و گویی میان نمودهای طبیعت رخ می نماید و اینها را به همدیگر، مانوس می سازد، مثلاً گفت و گو میان جاندار و گیاه. این کار را پیروی از روش قرآن، آسان می سازد: تبدیل اوامر الهی و قوانین طبیعت به گفت و گویی با طبیعت و برجسته کردن قوانین آن. اینک خورشید، پس از اذن گرفتن، به هنگام طلوع و غروب، در زیر عرش است. عبارت «پیامبر گفت» - یعنی کارکرد گفتار از درجه اول که از همه کارکردهای گفتار، یقین آورتر است -، یافت نمی شود؛ زیرا متن، ابداع محض است و صدق آن در تجربه انسانی نمودار می گردد. روایتی نیست که صدق آن در سند باشد. پیشینه این گونه روایت ها، با ساختار «حدیث کرد ما را» آغاز می شوند و بدون سند پیوسته اند؛ زیرا ابداع متن، با پیوستگی سند، تناقض دارد. پرسش و پاسخ و امر و نهی و رهنمود عملی یافت نمی شود. چنان که وضع در کتاب های حدیث (آنها که بیشتر شبیه به کتاب های فقه اند)، چنین است. ۱۵۵

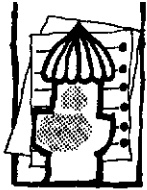
نظر به پیچیدگی روایت ابداعی، شرح الفاظ آن هم در روایت می آید، چنان که روش قرآن نیز همین است. شرح روایت بدین معناست که ابداع، خودش را شرح می دهد و برای خویش در پی مشروعیتی در وضوح می گردد تا رسالت خود را ابلاغ کند. حتی پیامبر، حدیث خود را شرح می دهد. تغییر الفاظ، دلالت بر جعل می کند. در یک ساختار [از حدیثی] «مُدْیة» (چاقو) آمده است و در ساختار دیگر، «سِکِّین» (کارد). گاهی روایت، با شرح درمی آمیزد. پس راوی شارح است، مفسر است، تاویل کننده است، دارای موضعگیری خاص خود و دیدگاهی ویژه خویش است، چنان که وضع «نقل» در نزد یهودیان و نصرانیان چنین است و صرفاً یک راوی و یک ناقل نیست. ۱۵۶

روایت، از برخی جنبه های نمایشی و آماده سازی مناظر و تغییر آنها و دخول و خروج

۱۵۵. ج ۹، ص ۱۴۹-۱۵۰ و ۱۷۹؛ ج ۹، ص ۵۸-۵۶؛ ج ۳، ص ۱۱۹-۱۲۰؛ ج ۳، ص ۱۳۹ و ۱۱۹-

۱۲۰؛ ج ۴، ص ۱۷۴-۱۷۵ و ۲۰۲ و ۱۳۱؛ ج ۸، ص ۱۰۳-۱۰۴.

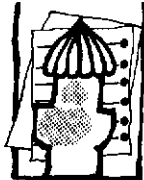
۱۵۶. ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۸۴ و ۲۰۹ و ۱۹۸ و ۱۸۰ و ۱۸۸.



قهرمان، پرده برمی دارد. مثلاً گونه‌ای درجه بندی در سه منظره پیاپی در: نوید بهشت دادن به عمر و سپس عثمان و آن گاه علی، در کار است، در حالی که گاهی این ترتیب زمانی، در آمادگی نمایش داستان‌های پیامبران و دخول و خروجشان، به چشم نمی‌آید. آدم، سپس یحیی و عیسی، سپس یوسف، سپس ادریس، سپس هارون و سپس موسی و آن گاه ابراهیم است. از قهرمانی موسی، منفرداً سخن می‌رود؛ زیرا دارنده تجربه‌ها با قوم خودش در شریعت و در فرمان‌های دهگانه است. اوست که با محمد درباره شمار نمازهای واجب روزانه بر پایه تجربه خودش به گفت و گو می‌پردازد تا محمد، از تجربه‌های پیشین، بهره برگیرد. از پنجاه نماز در شبانه روز تا پنج نماز شبانه روزی، که دیگر محمد(ص) خجالت کشید از خدا تخفیف بیشتر بخواهد.

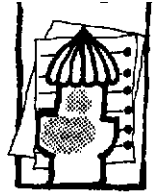
باز، پاره‌ای اجرای نمایشی در کار است: هنگامی که آیه تغییر قبله فرو آمد؛ زیرا مسلمانان در اثنای نماز، از قبله قدیم به قبله نوین رو می‌آوردند. محمد، پس از ورود عثمان، زانوی خود را می‌پوشاند تا دلیلی بر آزرده و عظمّت عثمان باشد. چون قاری قرآن این آیه را خواند: «آسمان گیتی را با چراغ‌ها زیور بخشیدیم»، ستارگانی آویزان از آسمان دید و نیز آواز فرشتگان را شنید. این، با صوت و تصویر است. عذاب قبر، روایت است. گاهی آغاز روایت، حسی است که تکیه بر مشاهده (مانند یقین به وجود ماه و خورشید) دارد، تا خیال دارای آغاز حسی باشد و برای آن، روا بدارد که به سوی ماورای حس، روانه گردد و مطلق را با نسبی، پیوند زند و خیال را با واقعیت درآمیزد، چنان که وضع در انجیل چهارم (انجیل یوحنا) چنین است. این، همان چیزی است که «مکتب قدس» در نقد تاریخی، آن را به عنوان دلیل بر درستی تاریخی متن می‌گیرند. [در حالی که] این، بیشتر احتمال دارد که دلیل بر ابداع باشد. هفتاد هزار یا هفتصد هزار نفر از امت به صورت دسته جمعی با حکمی مطلق روانه بهشت می‌گردند و آن گاه سعد بن معاذ به صورت نمونه‌ای نسبی در زمین پدیدار می‌شود.

بیشینه آن، موضوعاتی غیبی است که با هدف حدیث (یعنی بیان تفصیل‌های عملی)، سرنامازگاری دارد. بیشینه این احادیث، هیچ فایده عملی ندارد؛ صرفاً



حکایت‌هایی است که: مُجملی را تفصیل نمی‌بخشد؛ چگونگی عملی را شرح نمی‌دهد؛ عامی را تخصیص نمی‌زند؛ مبهمی را مبیین نمی‌گرداند و متشابهی را محکم نمی‌سازد. هدف از حدیث ابداعی، همان داستان است و این، چیزی است که از عنوان‌های پاره‌ای باب‌ها (مانند «داستان اسحاق بن ابراهیم») روشن می‌گردد. در داستان اسراء و معراج، به استثنای واجب شدن نمازهای پنج‌گانه، هیچ‌گونه پرسش عملی در کار نمی‌آید. همه‌اش جنبهٔ برانگیختن خیال، از بُراق تا آسمان هفتم، دارد. چگونه این ابعاد غیبی [وقایع]، روایت می‌شود، حال آن‌که با شروط تواتر و نیز با عقل و حس و جریان عادات، همسازی ندارد. البته گاهی پای برخی موضوعات عملی که [در صحیح البخاری] کتاب‌هایی به نام خود دارند (مانند: نماز، روزه، زکات و حج) به صورت جدی به میان می‌آید تا سرشت غیبی روایت را نهان سازند و (اگر چه به نسبتی اندک) از آن بکاهند. پیامبر نخواست در ژرفای این امور فرامادی فرو رود. بلکه او بیشتر به توجیه عملی مستقیم، مایل بود. سخن از آسمان و زمین و کوه‌ها و آغاز آفرینش، چیزی است که فیلسوف در بحث از حکمت آفرینش، بدان توجه می‌ورزد و متکلم در پی پایه‌گذاری عقاید، بدان روی می‌آورد. این ابداع، در آسمان صورت می‌گیرد، نه در زمین. محور بنیادی آن، جبرئیل است و یا فرشتگان و یا شیاطین اند و این، همان جایی است که خیال با آزادی کامل به ابداع می‌پردازد، بی آن‌که در مرزهای زمین و شخصیت‌های انسانی و واقعیت اجتماعی گرفتار آید. اگر خدا بنده‌ای را دوست بدارد، جبرئیل، آن را در آسمان اعلام می‌کند تا زمینیان او را دوست بدارند. همهٔ اینها روایت‌هایی است که ابداع در آنها آسان است و نیاز به گفت و گوی و سند نیست. می‌توان سلسله‌ای خیالی ساخت و سندی آورد که وجود ندارد، تا از درستی تاریخی حدیث، گزارش دهد؛ زیرا صحت متن، مشروط و بسته به صحت سند است. ۱۵۷

روایت‌ها گاه چنان آشفته‌اند که دشوار است بفهمی چه کسی چه چیزی گفت. بافت، نااستوار است. گوینده مهم نیست؛ بلکه گفته مهم است، چنان‌که در انتحال و



نسبت دادن دروغین، چنین است. به همین سان، پاره‌ای اشتباهات تاریخی در حدیث ابداعی روی می‌دهد، چنان‌که مثلاً فترت زمانی میان ساخته شدن مسجد حرام و مسجد اقصیٰ چهل سال گرفته می‌شود، در حالی‌که بیش از هفتصد سال است. از این رو، کارِ صحّت برخی از این احادیث، به شک و تردید می‌کشد؛ زیرا بسیار درازند. ابداع، در مسائل و جمله‌ها و احکام و اوامر و نواهی نیست. روایت (روایتگری) بر آن غلبه دارد؛ زیرا دروغ بستن بر پیامبر، دشوار است. [ابداع]، در آسمان صورت می‌پذیرد، نه در زمین، تا تأثیر بیشتری داشته باشد. انباشته از تصویرها و خیالات است؛ زیرا در وقایع و احکام، جای ابداع و ابتکار نیست. موضوع این روایات، غیبیات است، تا ابداع آزادانه در آنها آسان باشد و اندوخته فرهنگی اسرائیلیات را جولانگاهی بهتر از خیال نیست.^{۱۵۸}

حقیقت این است که این جا پرسشی پیش می‌آید: محدثان، از کجا بر این مصادر تاریخی درباره تاریخ پیامبران (افزون بر قرآن و حدیث صحیح) دست یافتند؟ احادیث و روایات و داستان‌های زیادی در این موضوعات [در صحیح البخاری] هست که حاوی رهنمودهای عملی نیستند تا بتوان آنها را با دیگر اوامر و نواهی در قرآن و حدیث، مطابقت داد. بخاری خودش در کتاب «توحید»، به این پرسش، پاسخ می‌دهد و این در بابی مستقل، تحت این عنوان است: «باب آنچه جایز است از تورات و دیگر کتاب‌های خدا به عربی تفسیر کرد»؛ زیرا خدا گفته است: «پس تورات را بیاورید و آن را بخوانید، اگر که راستگویانید» و حدیث ابوهریره را می‌آورد: «اهل کتاب، تورات را به عبری می‌خواندند و آن را به عربی برای اهل اسلام، تفسیر می‌کردند. پس پیامبر گفت: «اهل کتاب را تصدیق نکنید و تکذیب نکنید».

روایت دیگری می‌افزاید: «بلکه ایمان به آنچه خدا فرو فرستاده است». پیامبر به زید بن ثابت فرمان داد که کتاب‌های یهودیان را فرا گیرد، تا بدان‌جا که نامه‌هایش را برای او نوشت و کتاب‌های ایشان را برای او خواند. ابن عباس، نماینده این آگاهی گروهی و یکی از مأخذ بنیادی روایات دو کتاب «آغاز آفرینش» و «تفسیر» بود. ابن عباس، روایتی را به



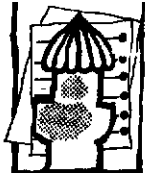
پیامبر فراز نمی برد (نمی رساند) و این به پاس پرهیزگاری و به خاطر دوری از دروغ است. بسا که آگاهی گروهی، [آن را] به ابن عباس نسبت داده است و او آن را بدون سند پیوسته، تا پیامبر (ص) فرا برده است. گاهی ابن عباس، همان اساس است و پیامبر، تکمیل کننده وی و شارح است. این، نشان می دهد که شخصیت ابن عباس، به گونه تدریجی پدیدار گشت تا جای پیامبر را در روایت بگیرد. تفسیر کنندگان قرآن، خودشان راوی بودند تا کار ابداع به آسانی گراید و بتوانند به پیروی از میراثی که بر منوال آن می بافند، به کار تفسیر، ادامه دهند. ۱۵۹

خیال ابداعی، کار خود را از داستان های پیامبران و نخستین هسته این داستان ها (یعنی: تاریخ پیامبران در قرآن) آغاز کرده است؛ زیرا همه آگاهی های تاریخی، خیالی ابداعی نیستند؛ بلکه آگاهی تاریخی [حقیقی] نیز در کار است. صرفاً ارتباط با تجارب امت های گذشته و بهره وری از آنهاست. موسی، نمونه پیامبر بردبار در برابر آزار است. ابراهیم، نمونه اندیشه و پژوهشگر درباره خدا با عقل طبیعی است. نخستین پیامبر، برای شریعت است و دومی برای عقیدت. هدف، ارث بردن از یهود و نصارا در داستان ها بود و کامل کردن آنها؛ زیرا محمد، خاتم پیامبران است و بر پایه این منطق، باید فراگیر (شامل) و کامل و بی نقص باشد. میوه، هنگامی که به دست آمد، نیاز به دانه ندارد و نتیجه چون استخراج گردد، نیاز به مقدمات ندارد. این [هدف]، در روایت و در گفته مستقیم، یک سان و به یک اندازه رخ می نماید. ۱۶۰ حتی کتاب «آغاز آفرینش» به این معنا نمونه ای برای ادبیات تمایز به شمار می آید: تمایز مسلمانان از یهود و نصارا، یا میان مسلمانان و [تمامی] امت های گذشته. نیز شاید هم زمان، ادبیات مقاومت (پس از مرحله الگوگیری) و ادبیات کمال بخشیدن (پس از شامل شدن) است.

هدف از ابداع خیالی در داستان های پیامبران، همان ارث بردن از اهل کتاب (یهود و نصارا) و فراتر رفتن از ایشان به منظور تکمیل کردن تاریخ و آگاه ساختن و آشکار ساختن

۱۵۹. ج ۹، ص ۱۹۲-۱۹۳ و ۱۹۳؛ ج ۴، ص ۱۷۲-۱۷۳

۱۶۰. ج ۴، ص ۱۱۷؛ ج ۶، ص ۵۶؛ ج ۱، ص ۲۸ و ۳۰ و ۴۱ و ۷۸ و ۱۴۶؛ ج ۴، ص ۵۴.



ریزشگاه (مَصَب) در پی خاستگاه (منبع) و نشان دادن پایان پس از آغاز و حتی فراتر رفتن از ایشان در داستان‌ها و ادبیات داستانی خیالی است. معقول نیست که عرب‌ها - که اهل بلاغت و فرهنگ و شعرند - ابداع کم‌تری در داستان‌ها داشته باشند؛ بلکه باید داستان‌هایی بهتر از یهود و نصارا و دانشوران یهودی و پارسایان مسیحی بیاورند، چنان‌که قرآن، باینع‌تر از سخنان آهنگدار کاهنان بود. عرب‌ها از امت‌های سابق، ارث می‌برند و اسلام از ادیان گذشته ارث می‌برد. از این رو، [در صحیح البخاری] اشارات فراوان به یهود و نصارا (به عنوان افراد و اجتماعات) صورت می‌گیرد تا مسلمانان از نظر داستان و خیال و شعایر و تشویقات دینی، از ایشان، کم‌تر نباشند و تا این‌که محمد (ص) از پیامبران بنی اسرائیل، ارث ببرد و مسلمانان در میراث پیامبران و تاریخ نبوت‌ها، از یهود و نصارا ارث ببرند. این، در عنوان‌های برخی باب‌های کتاب‌ها [ای صحیح البخاری] نمودار می‌شود، مانند: «باب دعوت یهود و نصارا و این‌که در دفاع از چه می‌جنگند». محمد، خودش از امپراتورها تقلید کرد، آن‌جا که انگشتی سیمین پوشید که نامه‌ها را با آن، مهر می‌نهاد و عنوان «محمد رسول الله» بر آن، نقش بسته بود. نقش در برابر نقش، و مهر در برابر مهر، تا هنگامی که شیوه شاهان چنین است.

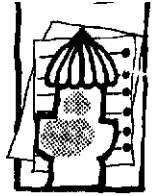
باز به رغم نهمی از برتری بخشیدن پیامبران بر یکدیگر، احادیث، انباشته از انواع برتری بخشیدن‌هاست. باین‌که پیامبر (ص) فرمان داد که میان او با موسی (ع) برتری‌ای پدید نیاورند، باز هم پیامبر ما نخستین کسی است که روز رستاخیز برانگیخته می‌شود و موسی استوار و پر سطوت، برکناره عرش است؛ یا پیش از محمد به هوش آمده و یا خدا او را استثنا کرده است. مقایسه او با موسی و ابراهیم، به منظور ارث بردن شریعت و عقیده، به گونه‌ای پیوسته ادامه دارد. قرآن، نمونه برتری نبخشیدن را ارزانی می‌دارد؛ زیرا همه‌شان پیامبران‌اند که رسالت‌های خود را به انجام می‌رسانند و فرقی با خاتم پیامبران ندارند: [لَا نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْ رُسُلِهِ]. یهودیان، آیه: «امروز، دین شما را کامل کردم» را بر خودشان تاویل می‌کنند و خاتم پیامبران را انکار می‌نمایند. قرآن، این تصویر را تکرار می‌کند: «ای پیامبر! ما تو را به سان گواه و مؤده رسان و هشدار دهنده فرستادیم»، و این



برای ریختن گذشته در زمان حاضر است. حدیث، بر همین منوال سخن می گوید: یهودیان، روز را تا ظهر کار کردند و مسیحیان تا عصر و مسلمانان تا پایان آن. هر امتی را گواهی است و محمد بر همگان گواه است و این بر پایه آن چیزی است که قرآن مقرر می دارد و حدیث، پیروی می کند. محمد(ص) با آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی سخن می گوید و او سرور ایشان به روز رستاخیز است. خدا بر هر پیامبری غضب کرد، بجز محمد و هر پیامبری خطایی داشت، مگر محمد. همگی (آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی) مرئوس هستند و محمد، رئیس است. این [داستان ها در حدیث،] همانند داستان های قرآنی است: داستان های ادريس و هارون و ابراهیم و موسی. نگارگری فنی بر داستان ها غلبه دارد و این برای پرهیز از افتادن در تشبیه است، چنان که یهودیان افتادند. ۱۶۱

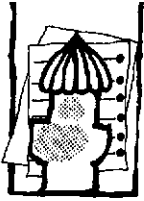
آفرینش (تصویرگری) خیالی [در حدیث،] در داستان های پیامبران پدیدار می گردد، چنان که محمد، در یک حدیث، رئیس آدم است و در حدیثی دیگر، رئیس آدم و ادريس و موسی و عیسی و ابراهیم. ترتیب زمانی یا پایگاه یا پیوند تاریخی میان اسلام و مراحل پیشین وحی، اهمیت ندارد، مگر با تشخیص دادن آن در پیامبران. گفته مستقیم، قطع می شود تا به نیروی ابداع، اجازه دهد که طی جهش هایی پدیدار گردد و گرنه گفتار به درازا می کشد، در حالی که انگیزه زندگی متوقف شده است؛ یا اینها ابداع هایی متعدد و متراکم اند، چنان که در داستان های عامیانه می بینیم؛ یا برای آن اند که نپوشنده جانی تازه کند: «مَثَلِ مُحَمَّدٍ بِدِیْکَرِ پیامبران، مانند مردی است که خانه ای ساخته، آن را تکمیل و نیکو نموده و جای یک آجر را خالی گذاشته است». مردم در شگفتی می روند و می گویند: ای کاش جای آن یک آجر، خالی نمی بود! امت ها به روز رستاخیز بر پیامبر(ص) عرضه می شوند. هر پیامبر با امتش می آید. سپس موسی و مردمش می آیند و

۱۶۱. ج ۶، ص ۷۵؛ ج ۸، ص ۱۳۴-۱۳۵؛ ج ۹، ص ۱۶؛ ج ۶، ص ۶۳ و ۱۶۹ و ۲۳۵؛ ج ۹، ص ۱۳۳؛ ج ۶، ص ۱۰۵-۱۰۷؛ ج ۹، ص ۱۸۳ و ۱۶۰-۱۶۱ و ۱۷۰؛ ج ۴، ص ۱۶۳-۱۶۶ و ۲۲۶؛ ج ۷، ص ۱۶۳؛ ج ۸، ص ۱۰۶؛ ج ۲، ص ۲ و ۷.



آن گاه سوادى عظیم در کرانه پدیدار می گردد که همان امت محمد است. از ایشان هفتاد هزار نفری حساب به بهشت می روند (که این به نسبت شمار مسلمانان امروز، عدد کوچکی است). این با قانون استحقاق، تعارض دارد. شفاعت مسلمانان درباره یهودیان، پذیرفته می شود؛ ولی از یهودیان درباره مسلمانان پذیرفته نمی شود و این بر پایه منطق الگوگیری و [در عین حال] دوری جویی است؛ منطق در بر گرفتن و کنار گذاشتن. هر دو از فلسفه پرسش پیروی می کند. گاهی اشاره به یهود و نصارا بر پایه «هویت و اختلاف» پدیدار می گردد و این بهتر از مبنای «فراگیری (احتوا) و دور سازی» است؛ اکنون در برابر گذشته یا هدایت در برابر گمراهی. تضاضل میان پیامبران، در حقیقت، پرده از تضاضلی میان ملت ها و فرهنگ ها برمی دارد که بر پایه منطق درگیری یا منطق گفت و گو، هنوز پابرجاست.

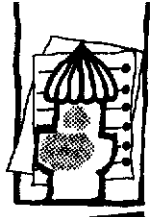
پیوندی میان محمد و موسی و ابراهیم و بویژه داوود و سلیمان، صورت می بندد. ابراهیم، دارنده عقیدت و دین طبیعی و پژوهشگر در زمینه یکتاپرستی است. موسی، دارنده شریعت و رهبر یک امت است و محمد، میان عقیدت و شریعت و یگانه پرستی و امت، جمع کرده است. داستان هایی خیالی درباره موسی بافته می شوند، تا آن جا که محمد از او بزرگ تر می نماید و این بر پایه اسرائیلیات است، همچون داستان موسی و ماهی و دیو و دریا. قرآن، نمونه ای برای آفرینش حدیث است و حدیث صحیح، نمونه ای برای ابداع حدیث خیالی است. آدم با موسی در یک داستان به احتجاج پرداخت. این داستان، قضا و قدر را ثابت می کند و روشن می سازد که آدم بر پایه قَدَرِ الهی خطا کرد. محمد، قایل به این است که هر چیزی، از پیش، مقدر است و این، زمانی است که هنوز در شکم مادر به صورت «مُضْغَه» و سپس «عَلَقَه» است؛ بلکه حتی از هنگامی که [فرزند] آدم، سنت نکوهیده قتل را پایه گذارد. اگر پیامبر فراموش کرد، موسی نیز پیش تر فراموش کرده بود. پیامبر از جنبه ایجاب، موسی را پشت سر می گذارد و از او می گذرد و در جنبه سلب، موسی از پیامبر می گذرد. در داستان موسی و در دهانه درّه و سگان و زنان برهنه و پیران و جوانان، کنایه هایی است از: دروغ و عمل نکردن به علم و زنا کردن. میکائیل و



جبرائیل با پیامبرند و این برای به کارگیری خیال در الهام بخشی و تربیت اخلاقی است. پیامبر بر موسی ترحم می آورد که بر آزار، بردباری پیشه کرد؛ ولی محمد در برابر آزار، بیشتر شکیب نمود. محمد در یکتا پرستی بر ابراهیم، فایق می آید؛ زیرا او بود که توحید ابراهیمی را تکمیل و پیراسته کرد و شریعت را از آن، استنباط نمود و این بر پایه جمع میان نظر و عمل، و میان عقل و اراده است. ابراهیم، پدر پیامبران است و محمد، خاتم پیامبران. ابراهیم، هنگامی ختنه کرد که هشتاد سال داشت. پیامبر، داستان ابراهیم را با ساره یادآور می شود که به خاطر پاسداری زنش از فرعون، ادعا کرد که خواهر اوست. خیال ابداعی در وصف ابراهیم و معنا بخشیدن به او، دخالت می ورزد. ابراهیم، اصل است که پایه گذار «بیت معمور» است که روزانه هفتاد هزار فرشته در آن جا نماز می گذارند. برگ های درخت سدرۃ المنتهی به سان گوش های فیل است. در بن آن، چهار رود روان است: دو تا پنهان و دو تا پیدا (نیل و فرات در مصر و عراق). به پیروی از مسیح، نسب پیامبر تا داوود ادامه و امتداد می یابد. هیچ کس را نمی سزد که خود را بر یونس بن مٹی برتری بخشد. پیامبر، داستان سلیمان را یاد می کند و داوری او را میان دو زن که هر دو ادعای مادری کودکی را داشتند. نیز داستان آزمودن خدا سه تن را از بنی اسرائیل. ۱۶۲. پیامبر با پاره ای صفت هایش در قرآن، در تورات مذکور است. جنگ بدر، در روایت، بر نمونه [جنگ] طالوت و جالوت رخ نمود. سیصد و ده نفر مؤمن خالص در هر دو حضور داشتند.

اسراء و معراج، همان موضوع نمونه وار است که خیال در آن به ابداع می پردازد. از آغاز، خیال انگیز است و از شیوه مآلوف، بیرون می رود و از جریان عادات معمول، پیروی نمی کند؛ انتقال بدن و روح (یا تنها روح) به قدس است و از قدس به آسمان. ابداع، در شمار فراوانی از ساختارها تعدد پیدا می کند: در خانه، میان خواب و بیداری،

۱۶۲. نسب نامه او چنین است: محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبد مناف بن قصی بن کلاب بن مرّة بن کعب بن لوی بن غالب بن فهر بن مالک بن نضر بن کنانة بن خزیمه بن مدرکه بن الیاس بن مضر بن نزار بن معد بن عدنان. (ج ۵، ص ۵۶)

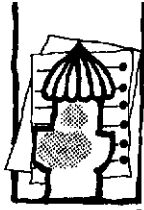


دو مرد، طشتی انباشته از حکمت آوردند و سینه پیامبر را از گلوگاه تا زیر ناف دریدند و شکم او را با آب زمزم شستند و سپس پر از ایمان و حکمت کردند. سپس او سوار ستوری سپید (دارزگوشی یا بُراق) شد و جبرئیل را تا آسمان دنیا همراهی کرد. او با این پیامبران دیدار کرد: آدم، سپس عیسی، بعداً یوسف، آن گاه ادریس، بعداً هارون، سپس موسی و آن گاه ابراهیم، بدون مقیاسی برای این گزینش یا رعایت ترتیب زمانی. داستان، انباشته از کارگردانی است، مانند سلام گفتن و سپس گشوده شدن در هر آسمان و پرسش از این که چه کسی در می زند و همراه کیست. مناقشه ای میان او با موسی در می گیرد که حال غیرت به موسی دست می دهد و گریه سر می دهد و جويا می شود: «کیست این جوانی که پس از او آمده و می خواهد خودش و امتش پیش از وی به بهشت روند؟ در یک روایت مشهور دیگر، شمار نمازها از پنجاه بار به پنج بار در روز، کاهش می پذیرد و این به پیروی از نصیحت موسی و رفتار قوم وی و از راه تاکید بر شیوه آزمون صورت می گیرد، در حالی که پیش از آن، هیچ نمازی در کار نبود. داستان، نمایش دهنده گونه ای از آگاهی تاریخی عمودی است، نه آگاهی تاریخ افقی؛ صعود به آسمان است و نه پیشرفتی در زمین. شناخت معیار برای گزینش، دشوار است. آیا این پیامبران اولوالعزم هستند: آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد؟ پس آدم و نوح کجا هستند؟ در این شب، بر پیامبر، می و شیر عرضه شد و پیامبر، شیر را برگزید و جبرئیل، پیامبر را ستود که فطرتش او را به گزینش درست، رهنمون گشت و گرنه امتش گمراه [و می گسار] می شدند. این، همان چیزی است که روایت عرضه می دارد. نزد سدرۃ المنتهی چهار رود است؛ دو تا پنهان دو تا پیدا. دو تای پیدا، نیل و فرات اند و دو تای پنهان، در بهشت اند. آن گاه سه جام در میان می آید: شیر و انگبین و می. پیامبر بر پایه فطرتش شیر را برگزید، بی آن که جبرئیل یا راوی دخالتی کرده باشد. ۱۶۳

روایت سوم، اختلاف دارد و جام های سه گانه را ندارد. تعظیم محمد به صورتی

۱۶۳. ج ۶، ص ۱۱۱؛ ج ۵، ص ۱۸۲؛ ج ۸، ص ۱۷۰؛ ج ۶، ص ۱۶۲؛ ج ۳، ص ۸۷ و ۱۰۶؛ ج ۵،

ص ۹۹ و ۶۶؛ ج ۸، ص ۹۹.



تدریجی انجام می‌یابد. روایت، از گفتهٔ او به شخص او (که انسان است) تحوّل پیدا می‌کند. پس از آن که پاچهٔ گوسفند را به نیش کشید، گزارش داد که او سرورِ جهانیان به روز رستاخیز است که اولین و آخرین را در یک پهنهٔ واحد، گرد می‌آورد و خورشید به آنان نزدیک می‌گردد. او بر آدم و نوح، برتری دارد. او به تنهایی است که از حق شفاعت برخوردار است و حق شفاعتی برای آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی نیست. آغاز، تصویر محمد است که نزد اصحاب خود است و می‌خواهد به پرسش امپراتور روم در «ایلیا» [= اورشلیم] پاسخ گوید: «نژادش از همه نزدیک تر است؛ نبوتش راست و درست است؛ بینوایان از او پیروی می‌کنند؛ پیروان او فروان می‌شوند و کسی از دین او (اسلام) بر نمی‌گردد؛ خیانت و نیرنگ نمی‌ورزد و برای پایدار کردن دینش به پیکاری سخت برمی‌خیزد؛ فرمان به پرستش خدای بی‌همتا می‌دهد و بس؛ مردم را از پرستش آنچه پدران می‌پرستیدند، باز می‌دارد؛ فرمان به همهٔ کارهای نیک می‌دهد: نماز، صدقه، پاکدامنی، وفا به عهد و ادای امانت. هیچ کس در امانتداری به پای او نمی‌رسید؛ هرگز متهم به دروغ نشد و کسی از پدرانش پادشاه نبود». چه دور است این تصویر واقعی انسانی اخلاقی و تصویر افسانه‌ای هستی‌گرای خیالی در داستان معراج و اسراء! سپس پیوندی پدید می‌آید میان نامه نوشتن پیامبر به هرقل (امپراتور بیزانس) و دعوت او به اسلام با آریوسیان. چه بسا مقصود از آریوسیان، خداشناسان یکتاپرست پیرو «آریوس»، از مردم قرن چهارم میلادی در اسکندریه، باشد. ۱۶۲

روایات از نصرانیت به اندازهٔ یهودیت یاد نمی‌کنند و با این همه، اشاراتی به پاره‌ای از عناصر آن دیده می‌شود: ورقه بن نوفل، مردی بود که در جاهلیت به کیش ترسایی گرایید. به عربی چیز می‌نوشت و به عربی از انجیل، چیز می‌نوشت. این، دلالت بر آن می‌کند که او قبل از روزگار ترجمه، مترجم بوده به یونانی می‌خوانده و آن را به زبان عربی ترجمه می‌کرده است. پیامبر فرمود که سلام او (پیامبر) را به نجاشی برسانند و [در مرگ نجاشی] گفت:

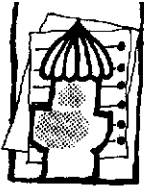
۱۶۲. ج ۱، ص ۹۷-۹۸؛ ج ۹، ص ۱۸۴؛ ج ۴، ص ۱۳۳-۱۳۴؛ ج ۷، ص ۱۳۵ و ۱۴۱-۱۴۲؛ ج ۴،

ص ۱۶۳-۱۶۴؛ ج ۶، ص ۲۱-۲۲؛ ج ۸، ص ۱۴۴-۱۴۵؛ ج ۴، ص ۵۶-۵۷.



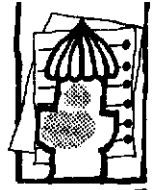
«امروز، مردی نیکوکار درگذشت. برخیزید و بر برادران نماز بگذارید» یا در روایتی دیگر: «برای برادران آموزش بخواهید»، با صرف نظر از این که پیامبر، چگونه همان روز از مرگ او آگاه شد، با این که وسایل ارتباطی نوین در کار نبود. شاید این، ابداعی روایی باشد. یکی از روایات، داستان راهبی را در دیری یاد می‌کند و متهم شدن او را به کودک زنی و سخن گفتن کودک نوزاد و اعتراف او به پدر چوپان خود، مانند داستان مسیح و تبرئه مادرش مریم. خیال در برابر خیال، با واژه‌های بیگانه شاید یونانی که پیامبر، آنها را گفت، مانند: «ای بابوس! پدرت کیست؟». نیز برخی احادیث، از رفتار نیکو با اهل کتاب، گفتگو می‌کنند که می‌باید ایشان را با زبان و رفتار خودش به اسلام خواند. حواریان را از این رو به این واژه (حواری) خواندند که جامه‌های سپید می‌پوشیدند، نه از این رو که بر پیرامون مسیح، حوار داشتند. همچنین گاهی برخی تعبیرهای مسیحی، مانند «روح القدس»، در حدیث پدیدار می‌شوند. زینب همچنان خاموش ماند و با مردم سخن نگفت و به حج رفت و برگشت و خاموش بود. این [شیوه حکایت] ممکن است از کارکرد روزگار جاهلی باشد، یا نمونه‌ای از مریم. برخی از مثل‌های مسیحی، به کار گرفته می‌شوند، مانند: «شما نمک زمین هستید» که مثل‌های پیامبر، بر منوال آنها بافته می‌شوند. ۱۶۵

پیوند حدیث با یهودیت، در چیزهایی آشکار می‌گردد که وابسته به عقیدت و شریعت باشند. در شرع یهود، احکامی هست که در شریعت اسلام، ادامه پیدا کرده‌اند، مانند سنگسار کردن و حدّ دزدی و چشم در برابر چشم و روزه روز عاشورا و مناسک حج تا بیت عتیق. سنگسار کردن، در میان یهودیان بود؛ لیک پنهانش ساختند و اگر عبدالله بن سلام یهودی نمی‌بود و آیه «رَجْم» را [از تورات] پیدا نمی‌کرد، بدان اعتراف نمی‌ورزیدند. او را از فاضل‌ترین دانشوران خود خواندند و چون ایشان را رسوا کرد، او را از اشرار خود نامیدند. حدّ دزدی نیز در میان یهودیان بود و در شریعت یهودی وجود داشت؛ لیکن ایشان چنان بودند که اگر «شریف» در میان ایشان دزدی می‌کرد، او را رها می‌کردند و اگر



«ضعیف» دزدی می کرد، حد را بر او جاری می ساختند و همین، مایه نابودی ایشان گشت. این، پیامبر را وادار کرد که در اجرای حدود، سختگیری کند: «به خدا اگر فاطمه دختر محمد دزدی کند، دستش را خواهم برید». چشم در برابر چشم، و دندان در برابر دندان، که قصاص، فرمانی خدایی است. پیامبر، روزه گرفتن روز عاشورا را به اختیار مردم وا گذاشت. هر که بخواهد، روزه بگیرد و هر که نخواهد، نگیرد؛ زیرا مسلمانان، سزاوارتر به روزه گرفتن آن هستند و او از موسی بدانان سزاوارتر است. حج، در شریعت یهود بود و از شعائر عرب در جاهلیت بود. اهل کتاب، موهایشان را فرو می هشتند و مشرکان، فرق هایشان را جدا می کردند. پیامبر، موی جلو پیشانی را فرو هشت و سپس آن را جدا ساخت. ۱۶۶

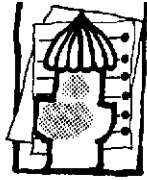
برخی از احادیث از رقابت میان اعراب و یهودیان درباره این امر، پرده برمی دارند که نخستین پایه گذار بیت عتیق، چه کسی بود و درباره زادگان ابراهیم که آیا اعراب اند یا یهودیان اند. ولی شریعت یهود نیز در حدیث و بنا به گفته حدیث، در مسائلی مانند: ساختن گورها، ستایش بی اندازه از پیامبران، کیفر گروهی، پوشیدن زر و سیم، هم بستری با زنان و تحیّت و سلام، تغییر کرد و بدل به ضد خود شد. یهود و نصارا گورها برای پیامبرانسان ساختند و تصویرهایی بر در و دیوار آنها کشیدند. اینان، بدترین مردمان اند. اسلام با درس گرفتن از یهود و نصارا، نگارگری و ساختن تندیس را حرام کرد. پیامبر، تصویرهای ابراهیم و اسماعیل را که در دستانشان «آزلام» بود، از کعبه بیرون برد. پیامبر، تاریخ را چنین تصحیح کرد که این دو، از تیره های «ازلام»، استفاده نکرده اند. کشندگان این تصاویر، به روز رستاخیز، عذاب می شوند؛ زیرا نمی توانند به نگاره هایی که رسم کرده اند، جان ببخشند. خانه ای که تصویر در آن باشد، فرشتگان بدان در نمی آیند و این از شدت علاقه پیامبر به یگانه پرستی است. تنزیه، ضد تشبیه است. استثنا، چیزهایی است که بر پارچه رقم زده می شوند؛ یعنی آنچه محصول بافندگی در جزیره عربی



است. شگفت این است که سگ، از لوازم شکار و فرهنگ روزگار در نزد بسیاری از مردم روزگار کنونی است. نبرد اقنوم‌های سه گانه، دو قرن قبل از آن، برپا بود و یکی از دلایل جدایی کلیسای [روم] شرقی از کلیسای غربی بود. شاید حدیث در این جا به پشتیبانی از کلیسای شرقی و از آن میان کلیسای قبطیان، برخاسته است.* نیز مسلمانان در این امر از یهودیان جدا شدند که پیامبر، ستایش بی اندازه از پیامبران را حرام ساخت «از من به گزاف ستایش نکنید، چنان که نصرانیان ستایش بی اندازه از عیسی بن مریم کردند». نیز حدیث، پوشیدن زر و سیم را حرام کرد و این بر پایه اصل قرآنی بود: «کسانی که زر و سیم را می اندوزند و به راه خدا هزینه نمی کنند، ایشان را به شکنجه ای دردناک مژده بده» (توبه آیه ۳۴-۳۵) و این، واکنشی در برابر زرپرستی و سیم دوستی یهودیان بود. حدیث، پندار یهودیان را درباره رستگاری گروهی و کیفر گروهی رو می کند و بر مسئولیت فردی تأکید می گذارد. پیامبر، زبان ایشان را به کار می برد و می گوید: «اگر ده نفر یهودی به من ایمان می آوردند، همه یهودیان به من می گرویدند». پیامبر، کیفر گروهی مورد اعتقاد یهودیان را نکوهش و مسخره می کند که پیامبری شهر مورچگان را آتش زد؛ زیرا مورچه ای او را گاز گرفته بود. چون خیشان بسیار شوند، روزگار نیکان به سر آید. بلکه خود قرآن، یهودیان را رد می کند که می گویند اگر مردی از پشت با زن خود درآمیزد، کودکش یک چشم خواهد شد: «زنان شما کشتزار شماینند. از هر سو خواهید، به کشتزارتان درآید» (سوره نساء). نیز پیامبر به همان شیوه که به وی تحیت می گفتند، به ایشان پاسخ می داد. اگر می گفتند: «السلام علیکم [هلاک بر شما باد]»، پیغمبر می گفت: «علیکم». ۱۶۷ و اکنش یهود، محدود به شریعت یهودی (به تنهایی) نماند؛ بلکه به عقیده نیز کشانده شد که یهودیان در دام

* چنان که دیده می شود، دکتر حسن حنفی در یک چشم به هم زدن، از این شاخه به آن شاخه و از یهودیت به روزگار کنونی و سپس به داستان جدایی کلیساهای مسیحیان می برد و خوانند را گیج می کند. (مترجم)

۱۶۷. ج ۲، ص ۱۱۱؛ ج ۶، ص ۱۳؛ ج ۵، ص ۶۴ و ۱۸۸؛ ج ۷، ص ۳۳؛ ج ۴، ص ۱۳۸ و ۱۵۸؛ ج ۷، ص ۲۱۵؛ ج ۸، ص ۲۱۰ و ۲۰۴.

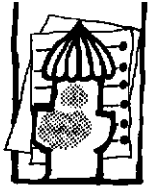


تجسیم و تشبیه و گوساله پرستی افتادند و قدر خدا را نشناختند و گفتند خدا آسمان ها را بر روی یک انگشت خود گذارد، زمین را بر یک انگشت، درخت ها را بر یک انگشت، آب و خاک را بر یک انگشت و دیگر آفریدگان را روی یک انگشت، و آن گاه گفت: «پادشاه، منم!». این آیه قرآن، [در نقد آنان] نازل شد: «قدر خدا را چنان که بایست، نشناختند». یهودیان می گویند: خدا آدم (ع) را بر صورت خود آفرید که درازای قامتش شصت گز بود و سپس آفرینش، «رو به کاستی نهاد و اندازه انسان از انسان ابتدایی تاکنون، کوچک تر شد، چنان که در دانش جدید «انسان شناسی طبیعی» می گویند.*

گاه، خیال ابداعی برای نشان دادن این تعارض بین دو شریعت، دخالت می ورزد. مثلاً پیامبر اسلام، قوم خود را نهی کرد و گفت کسی که با زنش هم بستر نشود، یا سقفی برنیفرزد و یا در انتظار زادن گوسفندان نباشد، پیرو او نیست. و فرمان باز ایستادن به خورشید داد تا خدا آن را بگشاید. آتش، گوسفندان را نخورد؛ بلکه سرهای زرین گوسفندان را خورد. آن گاه چون خدا ضعیف مالی مردم را دید، غنایم را حلال کرد. این، گزارش اوست بر ضد شرک و گوساله پرستی و معجزه یسوع در متوقف کردن خورشید و اعتراف به ضعف انسانی و بیان دلایل حلال و حرام کردن. به رغم این که مسلمانان، یهودیان را به سان کارگران کشاورزی به مزدوری گرفتند تا نصف محصول را ببرند، پیامبر فرمان داد ایشان را از شبه جزیره عربی بیرون رانند؛ زیرا زمین از آن خداوند و پیامبر اوست. ۱۶۸

آخرین اشارات به یهودیت و نصرانیت، در علایم و شرایط رستاخیز پدیدار می گردد. نشانه های رستاخیز، با آنچه در باور یهودیان است، شباهت دارند. اما شرایط آن، بسته به احوال عرب و آینده امت است و چنان که آفرینش در آغاز زمان شروع می شود، در پایان زمان به پایان می رسد. نشانه های رستاخیز در نزد یهودیان موجود است و حدیث، آن را تکرار کرده است: فرود آمدن «مسیح دجال» (ضد مسیح Antichrist) و پدیدار شدن

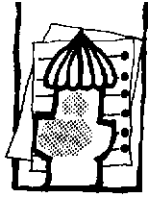
* در دانش «انسان شناسی طبیعی (آنتروپولوژی)»، درست عکس این را می گویند. (مترجم)



یاجوج و ماجوج. پیامبر، خودش را با مردی نمکین در مکه دید که همان مسیح است. مرد دیگری موهای پیچیده کوتاه داشت و یک چشم بود که همان دجال است. این، تصویری هنری از زیبایی و زشتی و خوبی و بدی است. دجال، یک چشم است و خدا نه چنان است و این، تصویری هنری برای هراس است. پسر مریم به سان داوری دادگر و فرمانروایی دادگستر پدیدار می شود که صلیب را می شکند و خوکان را از میان می برد و جزیه را پایه می گذارد و اموال فراوان می بخشد؛ یعنی شریعت اسلامی را پیاده می کند. اما جنگ یاجوج و ماجوج، دلالت بر آشوب و کشتار و فتنه دارد. پس از آن که پیامبر گفت از هر هزار نفر، نهصد و نود و نه نفر در دوزخ اند، از [سپاه] یاجوج و ماجوج، هزار نفر در آن گنجانند و از مسلمانان فقط یک نفر و این در پی اعتراض ایشان بر این قصاوت بود. آن گاه عددها کاستی پیدا می کنند؛ خردسال، جوان می شود و آبتن، وضع حمل می کند و مردمان، مست می نمایند، ولی مست نیستند. در روایتی دیگر: «یاجوج و ماجوج، مانند این هستند» و سفیان [راوی حدیث]، نود یا صد گره زد. نابودی برای امت است، اگر چه نیکان در میان ایشان اند. این برپایه «کیفر گروهی» ممکن است که باور یهودیان است یا رستگاری همگانی از خلال بقیة صالح. ۱۶۹

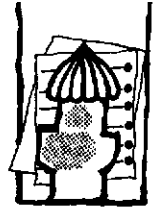
اما شرایط رستاخیز، همان نشانه های داخلی در جهان اسلام است که گزارش از فروپاشی و نابودی آن می دهد. این همان چیزی است که دانشمندان تاریخ، آن را فروپاشی و سقوط امت ها نام نهاده اند. بیشینه این شرایط، دلالت بر تصویری فروپاشیده از تاریخ می کنند که احادیث پایان زمان (آخر الزمان) و آشوب روزگاران، از آن گزارش می دهند. تنها یک احتمال بر جای می گذارند: فروپاشی و نه نهضت، سقوط و نه صعود، فرمانرانی جهل و نه دانش، آشوب و نه صلح، گریه و نه شادمانی! این، همان چیزی بود که در وجدان عربی - اسلامی اثری ناخوشایند به جا گذارد و در آن، بذر بدبینی کاشت، نه دانه خوش بینی و یکی از اسباب سُستی و بی پروایی ای گشت که عبدالرحمان

۱۶۹. ج ۹، ص ۴۰۳ و ۵۰، ج ۷، ص ۲۰۸؛ ج ۸، ص ۵۰؛ ج ۹، ص ۷۵-۷۶؛ ج ۴، ص ۲۰۳؛ ج ۵، ص ۲۲۳؛ ج ۳، ص ۱۰۷؛ ج ۸، ص ۱۳۷؛ ج ۴، ص ۱۶۸؛ ج ۹، ص ۶۰؛ ج ۷، ص ۶۶.



کواکبی (۱۸۵۴ - ۱۹۰۲ م) در کتاب *أم القری [و طبائع الاستبداد]*، متعرض آن گشت و سید جمال الدین [اسدآبادی] در نبرد خود با استعمار و استبداد، کوشید آن (فروپاشی سراسری جهان اسلام) را متوقف سازد؛ هر چند موفق نشد. این تصور، همان چیزی است که دانشوران لائیک، بر اسلامیان عیب می گیرند. اینان روزگار زرینی را که پشت سر گذاشته اند، نقد می کنند. حال آن که خود، منادیان پیشرفت و نوگرایی هستند. ممکن است این احادیثی که بخاری کتاب *«فتن»* را ویژه آنها ساخته، گزارش از رخت برستن دانش از جهان اسلام در آینده دهند و فراوانی لرزه های اجتماعی و آشفته گی سراسری را بنمایانند و فراوانی اموال [انباشته شده] را فرا نمایند و از چیرگی فرومایگان خبر دهند و تصویری از آشفته گی سیاسی و اجتماعی و حال امت باشند، تا اندوه آنان بر طرف شود. ۱۷۰

این احادیث، بر توان گزارش از آینده استوارند، یا بر اثبات صحت پیشگویی های آنها از پایان روزگار. او (پیامبر)، مردانی از امتش را دید که به راه خدا جهاد می کنند و برای این کار، به دریانوردی می پردازند. [احادیث،] خبر از مادری حرام می دهند که از ایشان است. این زن به جنگ رفت و در زمان معاویه در دریا غرق شد. پیامبر، این خواب را در حالی دید که در خانه یکی از مردان صحابه خفته بود و همسرش به او خوراک ارزانی می داشت. پس از خواب، خندید، اگرچه در آن خواب، مرگ بود. رؤیای صادقه از نشانه های نبوت است. نیز پیامبر از آینده حسن بن علی گزارش داد که بر دست او دو دسته از مسلمانان آشتی خواهند کرد. از شهادت برخی اصحاب خبر داد: کشته شدن زید پس از گرفتن پرچم و سپس جعفر در جنگ مته. گونه ای دورنگری (Telepathy) است که برای عمر نیز پیش آمد و این در آن رخداد مشهور بود: «ای جنگاوران شبرو (یا ساریه)! به کوه پناه بپرید، به کوه!». بسیاری از صوفیان و روان شناسان، از این گونه، گزارش داده اند. نیز پیامبر از جنگ های ارتداد گزارش داد و از کشته شدن *مسیلمه کذاب* و *أسود عنسی*. این برای نیرو دادن به جنگ با او بود و محکوم کردن انحرافات که وی در حدیثی درباره *«زنی سیاه و آشفته موی و پریشیده کیسوی که در مدینه خروج می کند»*، پیشگویی کرد.



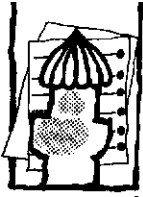
اینها همان احادیثی هستند که در آنها پیشگویی به سود امت صورت می‌گیرد، نه برای هشدار دادن دربارهٔ رُخ دادن ویرانی و پیش آمدن بدی. ۱۷۱

در جایگاه نخست و در آغاز، این حدیث می‌آید که: «بهترین قرن‌ها قرن من است». این برای آن است که از فروپاشی تاریخ و سقوط امت و بر باد رفتن روزگار زرین‌آغازین، گزارش دهد. این در ابتدای کتاب «فتن» است. امت به کیفر آنچه پس از پیامبر پدید آورده، رو به قهقرا می‌رود. خودخواهانی هستند که بهترین چیزها را ویژهٔ خود می‌سازند و دیگران را از آنها بی‌بهره می‌دارند: «دردا، مرگا، برای آنان که پس از من بیایند!». درازترین ساختار آن، چنین است: «بهترینان شما در قرن من اند. سپس قرنی می‌آید که مردم در آن، نذر می‌کنند و به جای نمی‌آورند؛ خیانت می‌کنند و امانت نگه نمی‌دارند؛ شهادت می‌دهند، ولی به شهادت نمی‌گیرند؛ چاقی و فریبی در میان ایشان رو به گسترش می‌نهد». این، تصویر دقیق و روشنی از وضع کنونی در نزد بدبینان است. این، همان تصویری است که ابن خلدون در مقدمهٔ مشهور خود، در وصف مسیر تاریخ، گزارش داده است: نهضت، از بدویت به تمدن است و سپس فروپاشی تمدن است به سمت بدویت دیگرباره. همین معنا در احادیث دیگری تکرار می‌شود، مانند این که: «هیچ زمانی نیست، مگر روزگاری بدتر از آن بیاید» یا: «مردم از شدت ثروتمندی به جایی می‌رسند که رستاخیز، ایشان را درمی‌یابد و اینان همچنان زنده هستند». ۱۷۲

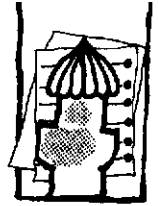
بیش‌تر احادیث دربارهٔ وقوع ویرانی است. آشوب‌ها مانند قطره‌های باران بر خانه‌ها می‌بارند. این، بیشتر نزدیک به آشوب‌های داخلی و نابودی جان‌هاست. پاره‌های زمان به هم نزدیک می‌گردند و کار، رو به کاستی می‌نهد و بخل، فرمان می‌راند و فتنه‌ها آشکار می‌گردند و آشوب، فراوان می‌شود. فتنه در اینهاست: کاستی کار و روزی و بخل و رواج آشفستگی و روی دادن آشوب‌ها. رستاخیز به پانمی شود مگر پس از آن که دو اردوی سترگ، روی به کشتار همدگر آورند و این، دلالت بر تباهی زمین

۱۷۱. ج ۸، ص ۷۸؛ ج ۹، ص ۴۴ و ۷۱؛ ج ۹، ص ۲۱۶.

۱۷۲. ج ۹، ص ۵۸-۷۷؛ ج ۸، ص ۱۷۶؛ ج ۲، ص ۱۱۵؛ ج ۹، ص ۶۱.



بر دست دجال هایی دروغگو دارد که هر کدام، خود را پیامبر می انگارد. حالت جنگ های داخلی در کشورهای اسلامی که از روزگار نخستین فتنه (بلافاصله پس از درگذشت پیامبر) در هر زمانی حاکم بوده است و تا به جنگ های خانگی افغانستان و جنگ میان عراق و ایران کشیده است؛ ولی هنوز رستاخیز به پا نشده است. علم از میانه برمی خیزد و زمین لرزه ها فراوان می شوند و مردم، ساختمان های با شکوه و بلند می سازند و امت بر دست «جوانک هایی بی خرد» و در برخی روایت ها «از قریش»، به نابودی کشانده می شود؛ ولی این با آن حدیث دیگر تناقض دارد که می گوید: «امامان، از قریش هستند» و کشتار، بسیار می شود به می گساری و زن بارگی همه جا گیر می گردد؛ مرد به تنهایی راه می رود و چهل زن از پی او روان می گردند و این از کمبود مردان و بسیاری زنان و گسترش مسائل جنسی است. مال های فراوان [در دست افرادی اندک] انباشته می شوند و فرومایگان سر برمی آورند، تا آن جا که اگر کسی بخواهد صدقه دهد، کسی نمی بیند که آن را بستانند. انگار پیامبر از انباشت سرمایه نفت و شیوخ نفت، گزارش می دهد. پس ترس، از تنگدستی نیست؛ بلکه از توانگری و گسترش گیتی است، چنان که برای گذشتگان گسترش یافت. ترس بر امت، از باده گساری نیست؛ بلکه از رقابت در کار دنیا (یعنی قدرت و ثروتی که در دست فرومایگان گرد می آید) است و این که خلافت، بدل به سلطنتی گزائیده می شود. پیامبر از روزی پیشگویی می کند که دست مرد، پر از زر و سیم باشد و به روز رستاخیز، جز دوزخ نیابد. مردم، فرش ها و بسترهای نرم و نازک برمی گیرند و شتابان در پی دنیا روان می شوند و این پس از دعای پیامبر برای ایشان است که خدا ایشان را مانند ایرانیان و رومیان از رفاه برخوردار سازد. مردم، شتاب دارند که به وضعیّت دو امپراتور بزرگ ایران و روم برسند؛ ولی این دو امپراتوری در حال زوال اند. قیصر، هلاک شد و قیصری بعد از او نیامد. خسرو نابود شد و خسرو دیگری به تخت برنشست. گنج ها به رای خدا گرفته می شوند. این، چیزی است که در همان قدیم رخ نمود و شاید دیگر باره با فروپاشی اردوگاه شرق و بحرانی شدن اردوگاه غرب، رخ نماید. قرآن در همان گذشته دور، پیش بینی کرد که رومیان پس



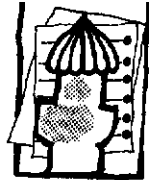
از شکست خوردن از ایرانیان، دوباره پیروز خواهند شد: «الف لام میم. رومیان در خاور نزدیک، شکست خوردند و در پی شکست خوردن، پیروز خواهند شد و پیش و پس از آن، کار به دست خداست». ۱۷۳

آشوب‌ها از مشرق، سر بر می‌آورند. زمین لرزه‌ها و فتنه‌ها در شرق، روی می‌دهند و دو شاخ شیطان، از شرق، نمودار می‌گردد. شرق یعنی چه؟ ایران و شیعیان؟ آیا شرق، همین است که اکنون داری نهضت صنعتی است (ژاپن و چین و شرق دور)؟ درباره غرب چه، با این همه فتنه‌ای که دارد: استعمار، سلطه‌گرایی، چیرگی به زور، سرمایه‌داری، نژادپرستی و جنگ‌های تجاوزکارانه؟ آتش، از سرزمین حجاز بیرون می‌آید. شاید مقصود، چاه‌های نفت و شعله‌های ملتهب آنهاست. شاید خواسته است مجازاً به فساد و نفاق، اشاره کند. پیامبر به هشدار و انداز، بسنده می‌کند: «من، هشدار دهندهٔ عربان برای ارتشی هستم که آمده است این مردم را نابود گرداند» و «وای بر عرب از گزند که نزدیک است». پیامبر، بدین بسنده می‌کند که از خندهٔ امت، اندوهناک شود؛ چرا که سزاوارتر، این بود که گریه سر دهد. «ای امت محمد! اگر می‌دانستید چه بر سرتان خواهد آمد، بسیار می‌گریستید و کمتر می‌خندیدید». به همین بسنده می‌کند که ایشان را از حوض کوثر، واپس راند. ۱۷۴ بیشتر آن بر روحیهٔ نومیدی و بدبینی و هشدار به ویرانی دلالت می‌کند، شاید از گزند حلقه‌های مخالفان سیاسی (مانند شیعیان)، با کنار گذاردن احادیث مهدی منتظر آخر الزمان، و پیروزی وی، و پر شدن زمین از دادگستری پس از آن که از بیدادگری انباشته گردد. که ابن خلدون، بزرگ‌ترین فصل‌های کتاب خود [المقدمه] را ویژهٔ آن گردانیده است. ۱۷۵

۱۷۳. ج ۹، ص ۶۰ و ۶۱ و ۷۴؛ ج ۸، ص ۱۷؛ ج ۷، ص ۴۷-۴۸؛ ج ۸، ص ۸۲ و ۱۱۱-۱۱۳؛ ج ۴، ص ۲۴۰ و ۷۷؛ ج ۷، ص ۲۸ و ۳۸؛ ج ۴، ص ۲۴۷؛ ج ۶، ص ۱۴۳.

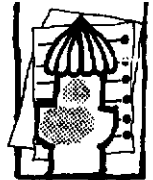
۱۷۴. ج ۹، ص ۶۰-۶۱ و ۷۴؛ ج ۸، ص ۱۶۱ و ۱۴۸ و ۱۵۱؛ ج ۴، ص ۱۰۰.

۱۷۵. این را بسنجید با نوشته‌های ما دربارهٔ بخش کردن‌های زمان به دسته‌های سه گانه در مسیر تاریخ: هفت قرن اول، شکوفایی و هفت قرن بعدی توقف و هفت قرن سوم، بازگشت به شکوفایی است که این آخری، دو قرن پیش آغاز گشته است.



خیال ابداعی، نه تنها در داستان‌های پیامبران و آگاهی تاریخی، بلکه همچنین در کارهای مردمان و آفرینش جهان برین، نمودار می‌شود: جهان فرشتگان، شیاطین، بهشت، دوزخ، معجزات، طب‌نبوی و جاودگری. انگار آگاهی از گذشته (از میراث پیامبران)، بر آگاهی از روزگار حاضر، چیره گشته و نمایش هنری بدل به جهان واقعی گشته است؛ زیرا این تصویرهای هنری، در تخیل مرگ و زندگی پس از مرگ (بر پایه قیاس غایب بر شاهد)، بسیار می‌شوند. شاید همین، یکی از معانی «آغاز آفرینش» باشد، یعنی آنچه پس از آفرینش، روی می‌دهد. خیال ابداعی، به شیوه عادی، در «روایت»، بیشتر از «گفته مستقیم» پدیدار می‌گردد؛ زیرا در روایت، وصف سیاق و جنبه ابداع، بیشتر از جنبه نقل است، مانند آوازی که پیامبر شنید که برای نماز، اذان می‌گفت و او وضو نگرفته نماز خواند؛ و این که چشم پیامبر می‌خواهد و دلش به خواب نمی‌رود.^{۱۷۶}

فرشتگان و شیاطین، در یک حدیث گرد نمی‌آیند؛ زیرا به دشواری می‌توان این دورا در کار واحد با هم جمع کرد. اینها دو مفهوم متضادند؛ لیکن هر کدام در احادیث جدا از هم نمودار می‌گردند. فرشتگان بر زمین وارد می‌شوند و در آسمان حاضرند؛ زیرا فرشته است که وحی را به این صورت درمی‌آورد که مانند آوای جرس یا مردی که سخن می‌گوید، نمودار می‌شود. در احادیث، فرشته، بویژه در اثنای نماز، نمودار می‌گردد: «چون امام آمین گوید، شما نیز آمین گوید؛ زیرا هر کس آمین گفتنش با آمین گفتن فرشتگان توافق یابد، گناهان گذشته‌اش آمرزیده شود». فرشتگان در، آسمان آمین می‌گویند. پس از آن که نماز گزار بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»، فرشتگان گویند: «آمین!». انگار این توافق، یک نمایش محض است و انسان در آن، هیچ نقشی ندارد و از این رو سزاوار آمرزش نیست. تا هنگامی که نماز گزار در انتظار نماز است، فرشتگان برای او درخواست رحمت می‌کنند. فرشتگان در جایی دیگر دوباره دخالت می‌ورزند و این به هنگام برخاستن از رکوع است: «سی و چند فرشته شتابان روان می‌گردند تا کدام یک زودتر از دیگران بنویسد: «رَبَّنَا وَلَكَ الْحَمْد» که این جمله ناخودآگاه بر زبان یکی از



نمازگران رفت و پیامبر، آن را سنت ساخت و فرشتگان را این کار، خوش آمد و ایشان به تکرار آن پرداختند. مردم در نمازند و فرشتگان، در آسمان برایشان درود می فرستند. نیز فرشتگان در هنگام ذکر گفتن امام در روز جمعه حضور می یابند. فرشتگان در مرگ، دخالت می ورزند و این به رغم اعتراض مسلمانان بر عذاب قبر است. اینان شاهد می مانند، چه بر او گریه ای باشد و چه نباشد. فرشتگان به درون گور، فرود می آیند تا از مرده بازخواست کنند. فرشتگان، بال هایشان را بر همدیگر فرو می کوبند و به زمین، فرود می آیند و در گذرها و کوچه ها به گردش می پردازند تا بر گوینده اصلی ذکر خدا دست یابند. این در یک حدیث بسیار بلند است. ۱۷۷

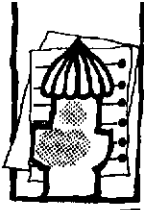
یاد شیطان، بیش از فرشتگان، در اثنای نماز و اذان ها و شنیدن قرآن، آورده می شود. شیطان با جسم و جان کار می کند و در میانه های شب، در کوچه ها راه می رود و از این رو بهتر است شب هنگام، چراغ ها خاموش گردند تا شیطان رانده شود؛ چرا که حضور او بیش از حضور فرشتگان است و کار او تاثیر بیشتری دارد؛ زیرا بدی از خوبی پر زورتر است و این برای هشدار و توجه دادن است. حسب معمول، شیاطین در «روایت»، بیش از «گفته مستقیم» دخالت می کنند؛ زیرا پناه بردن به نیروهای غیبی به قصد ترساندن، آسان تر است. فرشته و شیطان، دو صورت مجازی برای ترغیب و ترهیب و آماده ساختن نفس برای انجام دادن او امر و ترك منهیات هستند، بویژه وقتی بدانیم اینها در فرهنگ عامه پیش از نزول وحی، حضور داشته اند. شیطان ها دسته دسته به سوی نماز عید، رخنه می کنند تا صفای نماز عید مسلمانان را تیره سازند. شیطان به قطع نماز پیامبر می پردازد؛ زیرا قدرتش به او اجازه می دهد حتی بر پیامبر - که جبرئیل، او را پاس می دارد -، کارگر افتد، چنان که «آیات شیطانی» را به او وحی کرد (حج / آیه ۵۲ - ۵۴). * نماز، بهترین

۱۷۷. ج ۱، ص ۱۹۸ و ۲۰۱؛ ج ۴، ص ۱۳۹؛ ج ۸، ص ۳۱۶؛ ج ۱، ص ۲۰۱؛ ج ۲، ص ۹۱ و ۱۱۳؛

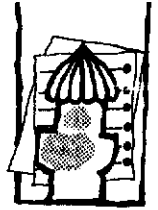
ج ۶، ص ۱۰۰ - ۱۰۱؛ ج ۸، ص ۱۰۸؛ ج ۲، ص ۱۲۳؛ ج ۶، ص ۲۱؛ ج ۸، ص ۱۰۶؛ ج ۱، ص

۳۱ - ۳۲ و ۵۷ - ۵۸ و ۱۲۱؛ [ج ۸، ص ۱۰۷ - ۱۰۸].

* داستان «آیات شیطانی»، افسانه ای است که به احادیث اهل سنت راه یافته است. (ویراستار).



وسیله برای راندن شیطان است: «شیطان بر تارك سر هر يك از شما سه گره می بندد. چون شخص بخوابد و بیدار شود و وضو گیرد و نماز گزارَد، گره ها باز می شوند». روایت دیگری این گره های سه گانه را به تفصیل شرح می دهد: «چون انسان بخوابد، شیطان بر قفای او سه گره بندد. چون یاد خدا گوید، یک گره باز می شود و چون وضو گیرد، گره دوم باز می شود و چون به نماز ایستد، گره سوم باز گردد». انسان، نشاط می گیرد و این، تصویر اثر روانی-جسمانی وضو و نماز بر انسان است. انگار شیطان پدیدار نمی گردد مگر هنگامی که انسان، خودآگاهی اش را از دست بدهد. پس شیطان، صورتی مجازی برای غفلت است. میان شیطان و خواندن قرآن، حایلی هست؛ زیرا دو ضد، جمع نمی شوند. چون برای نماز اذان گوید، شیطان رو به گریز نهد و همی تیز دهد تا نماز را بر او مشوش گرداند. رؤیای صادق از خداست و رؤیای کاذب از شیطان. شیطان در بدن انسان، تصرف می کند؛ در گوش او ادرار می ریزد و بر دو پهلوی او ضربت می زند، مگر عیسی بن مریم که خدا او را گزند شیطان در امان داشته است. خمیازه کشیدن، از شیطان است و این، صرف نظر از اثر روانی و فیزیولوژیک رؤیا و خمیازه است: «چون کسی خواب آشفته ای بیند، باید بر سوی چپ، تَف بیند تا از گزند شیطان، در امان ماند»، با صرف نظر از قواعد بهداشتی و رعایت مقررات بهداشتی. پلشتی را جز پلشتی نمی زداید و چپ، جای پلشتی است و راست، جای پاکیزگی. همان شیطان است که انسان را به کُفر می کشاند، به پرسشگری از خلق برمی انگیزاند و پرسش را به آن جا می رساند که: آفریدگار را چه کسی آفریده است؟ پس کلام و فلسفه به سبب پرسشی از علت فاعلی و علت غایی و علت نخستین، شیطانی اند. شیطان، با ابوهریره گفت و گو می کند، چنان که در انجیل با مسیح به گفت و گو می پردازد. شیطان در شب، راه نمی رود و از این رو بهتر است کودکان را پاس بدارند و نگه دارند؛ زیرا شیطان، در بسته ای را باز نمی کند. انگار توانایی این کار را ندارد. حال آن که همین شیطان است که نماز پیامبر را قطع می کند. همان طور که در فرهنگ عامه، کودکان را از شیطان می ترسانند تا مبادا شبانه بیرون روند. برای ایمن ماندن از شیطان، همان بس که از او به



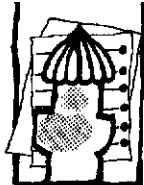
خدا پناه ببرند: «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم». در این، دوی همه چیز است. انگار شیطان، چنان سست و کم زور است که از یک جمله می ترسد یا انگار مؤمن است و از خدا بیم دارد. ۱۷۸

همتای شیطان، ج و ابلیس است. جنیان، با انسیان، داخل می شوند و همراه پیامبر و مشرکان نماز می گزارند و این برای انگیختن خیال است. پیامبر، سخنان آهنگدار کاهنان را با فردی از جنیان، تفسیر می کند که می آید و در گوش پیرو خود، جیغ ماکیان یا جوجه را می گذارد و اینان صد دروغ به همدگر در می بافند. عفریتی از جن با آواز و پرخاش بر پیامبر (ص) حمله ور شد تا نماز او را قطع کند؛ ولی خدا پیامبر را بر او مسلط کرد و پیامبر بر آن شد که او را به ستونی از ستون های مسجد ببندد تا نمازگزاران، فردا صبح، او را ببینند. خوراک جن، استخوان و سرگین ستور است. از این رو، استنجا با این دو جایز نیست، بویژه که روزگار، تغییر یافته است و می توان از آب یا دستمال کاغذی های بهداشتی بهره گرفت. این، با آن تصویری از جن تناقض دارد که به قرآن گوش فرامی دهد و از برکت آن، هدایت می یابد؛ ولی نزدیک تر به پندارهای عامه است که جن را به شیطان، نزدیک می دانند. اما ابلیس به روز جنگ احد، پدیدار شد و مسلمانان را فریب داد و به نافرمانی پیامبر وا داشت. پس او روز بدر، کجا بود؟ مسلمانان از برکت پیروزی حق بر باطل، او را کشتند. آیا این بدان معناست که او دیگر موجود نبوده است؟ ۱۷۹

اگر فرشتگان و شیاطین در حدیثی واحد به هم نزدیک نشده اند، بهشت و دوزخ، در احادیث فراوان به همدیگر قرین گشته اند. بهشت و دوزخ، در روایت، وصف می شوند: نعمت های بهشت و نعمت های دوزخ، با تفصیل فراوان. روایت، بر تصویرهای قرآنی اعتماد می ورزد و آنها را به صورت نمونه ای برای ابداع به عنوان پوششی شرعی در

۱۷۸. ج ۱، ص ۱۹۱ و ۱۹۵؛ ج ۲، ص ۸۱ و ۶۵-۶۶؛ ج ۴، ص ۱۴۸؛ ج ۶، ص ۱۹۹؛ ج ۲، ص ۸۴ و ۸۷؛ ج ۸، ص ۴۸؛ ج ۴، ص ۱۵۲-۱۵۳؛ ج ۸، ص ۱۶۱؛ ج ۹، ص ۹۲؛ ج ۴، ص ۱۴۹؛ ج ۵، ص ۱۲۵؛ ج ۴، ص ۱۵۱.

۱۷۹. ج ۲، ص ۵۱؛ ج ۶، ص ۱۵۶؛ ج ۵، ص ۵۹؛ ج ۴، ص ۱۵۲؛ ج ۸، ص ۱۷۱.

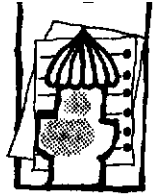


صورت و مصداقی در تعبیر، برمی‌گزینند. بهشت و دوزخ، به پیامبر (ص) نمایانده شد، در حالی که نماز می‌خواند. مردگان در گورها بهشت و دوزخ را بر دیوارِ قبور، می‌بینند. انگار آن‌جا پرده‌نمایش است. هیچ‌کس به بهشت نمی‌رود مگر که جایگاه او را در دوزخ به او می‌نمایانند. عکس آن هم درست است و این بر پایه‌ی مناظره‌ی منطقی سلب و ایجاب است. دوزخیان با بهشتیان داخل می‌شوند؛ زیرا خیر بر شر، غلبه دارد. بهشتیان، ایشان را «برخورداران از دو بهشت» می‌نامند.^{۱۸۰}

بهشت، به تنهایی نیز یاد می‌شود و این در «گفته‌ی مستقیم» و در «روایت»، به یکسان و یک اندازه است. بهشت، پاداشی روانی برای مادری است که طفل خود را از دست دهد یا برای کودکی که از مادر، یتیم گردد. ابراهیم، پسر پیغمبر، در بهشت برین، دایه‌ای دارد و این برای آرامش خاطر است. پیامبر، این را به عمر و عثمان بشارت داد، در حالی که نشسته بود و پاهایش به درون چاهی آویزان بود. عمر نیز چنین کرد و سپس عثمان. این، گونه‌ای کارگردانی ادبی و هنری است. آب چاه، صورتی از رودهای بهشت است. وصف، بر مبالغه‌ها استوار است و این به خاطر انگیختن خیال و به منظور تشویق است. بهشت‌ها بسیارند که بهترینشان «جَنَّةُ الفردوس» است و در آن، درختی است که سواره، صد سال در سایه‌ی آن راه می‌رود و به پایانش نمی‌رسد و این بر پایه‌ی قیاس مکان بر زمان است. پیامبر، در حالی که نماز می‌خواند، آن را مشاهده کرد. دست به سوی خوشه‌ای از آن برد که اگر آن را می‌گرفت، تا دنیا برپا بود، از آن می‌خورد. خدا زمین را با یک دستش می‌گیرد و نان را با دست دیگرش و این خوراکی، فرستاده‌ی الهی برای بهشتیان است، چنان که مسافر، نان خود را در سفر به دست می‌گیرد. در بهشت، کشاورزی هست که نمادی برای سبزی و زندگی و بالندگی است.^{۱۸۱}

۱۸۰. ج ۴، ص ۱۴۱-۱۴۲ و ۱۴۶؛ ج ۲، ص ۱۲ و ۴۷؛ ج ۱، ص ۱۱۸ و ۱۹۰ و ۱۴۳؛ ج ۸، ص ۱۴۶ و ۱۴۳.

۱۸۱. ج ۲، ص ۶۹ و ۸۲؛ ج ۲، ص ۲۵؛ ج ۳، ص ۱۴۳؛ ج ۴، ص ۲۴؛ ج ۳، ص ۳؛ ج ۴، ص ۱۴۴ و ۱۴۷؛ ج ۸، ص ۱۴۴ و ۱۴۲؛ ج ۱، ص ۱۹۰؛ ج ۸، ص ۱۳۵.



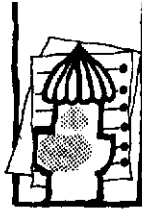
امّا دربارهٔ آتش: پیامبر، جهنّم را دید که پاره های آن، همدیگر را فرو می‌کوبند و این در نماز کسوف روی داد، به خاطر مقارنهٔ رنگ سرخ در آتش و خورشید. همهٔ بدن بنی آدم را آتش می‌خورد، مگر جایگاه سجود را. پس ایمان، قوی تر از آتش است. باز، قرینه، رنگ سیاه پینهٔ پیشانی و رنگ سیاه دود آتش است؛ ولی آتش، کسی را می‌خورد که امر به معروف کند و خودش معروف را انجام ندهد یا نهی از منکر کند و دست به منکر آلود و این، بیانی هنری از احکام شرعی است. ۱۸۲

احادیث، فتنهٔ قبور را بیش از فتنهٔ مسیح دجال، یاد می‌کنند و این برای امتحان مسلمان در قبور است. مؤمنان، پارهٔ جگر گاو (یا ماهی) را به روز رستاخیز می‌خورند و هفتاد هزار نفرند و این، دلالت بر اندازهٔ جگر می‌کند و شاید برای تقویت نیروی جنسی است، چنان که در فرهنگ عامه است. هنگامی که پیامبر (ص) خبر داد که مردم [در رستاخیز]، برهنه راه می‌روند، عایشه اعتراض کرد که مردان و زنان به هم نگاه می‌کنند و این، احساس او به عنوان یک زن بود، گرچه کار، مهم تر از آن است که مردم را مشغول بدارد، چنان که پیامبر به عایشه جواب داد. حورالعین، با چشمان سیاه، در خیمه‌ها انتظار مؤمنان را می‌برند. این، تصویر زنی نشسته در خانه است که انتظار می‌کشد که به مرد خویش کام بدهد. چشمان سیاه، معیاری برای زیبایی در نزد اعراب است. ۱۸۳

سپس احادیث معجزات، فرا می‌رسد. معجزات خوراک و آب، به پیروی از عیسی مسیح و گفت و گوی او با گیاهان، طرح می‌شوند. سپس معجزات طبیعت و جانداران می‌آید که به سود دوستان و به زیان دشمنان است. عادتاً معجزات، بیشتر در روایت است و نه در گفتهٔ مستقیم. لذا ملاک ابداع و رهایی خیال است مانند معجزهٔ امّ سلیم که یک بار به صورت روایت و یک بار به صورت گفتهٔ مستقیم می‌آید. در نزد امّ سلیم، ظرفی خوراک بود که به دشواری یک نفر را سیر می‌کرد و این، بدل به ولیمه‌ای

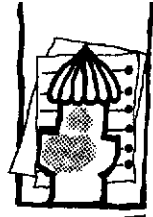
۱۸۲. ج ۱، ص ۱۹۰ و ۲۰۴-۲۰۵.

۱۸۳. ج ۲، ص ۱۳؛ ج ۳، ص ۱۳۵؛ ج ۸، ص ۱۳۶.



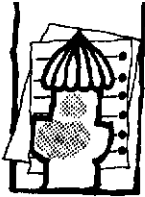
شد که پیامبر، مردم را ده تاده تاده تا، تا سه نوبت، بدان دعوت کرد و هنوز اندازه فراوانی باقی ماند. چنان که پیامبر، یک مشت خرما را برکت بخشید که مردم از آن خوردند و آنچه برجای ماند، تا روز قیامت را بس می کرد. پیامبر، خرمای دیگری را برکت بخشید که افزایش یافت تا آن جا که صاحب آن، قرضش را پرداخت و همگی از آن خوردند و هنوز خرمن ها از آن برجای ماند. به درخت خرما برکت بخشید که میوه داد و مردم از آن خوردند و فروختند و هنوز اندازه فراوانی از آن برجای ماند. به نان و گوشت، برکت بخشید که افزایش یافت و همه سیر شدند و نان و گوشت، اضافه آمد. مردم از یک ماهی که آن را از دریا شکار کرده بودند، به مدت هجده شبانه روز خوردند و ماهی تمام نشد. همراه مردی، یک پیمانه طعام (آرد یا گندم) بود که آن را خمیر کرد و گوسفندی خرید و میانه جگر و دل و قلوه آن را بریان کرد و صدها نفر خوردند و بیش از آنچه بود، اضافه آمد. پیامبر، در نزد جابر، غذا خورد و خوابید و خدا به نخل او برکت بخشید که پربار شد. به نظر می رسد معجزه افزون شدن نان، از معجزات نمونه وار (Typical) در ادبیات سامی است که همه پیامبران ایشان، آن را شناخته و آزموده اند. پیامبر اسلام، از آنها کمتر نیست و این، هم یک معجزه است و هم (در آن واحد) یک مصلحت شخصی برای صاحب طعام و نخل. خوردنی ها در پیش روی او تسبیح گفتند. باز، معجزه آب هست و افزونی و فراوانی آن. پس از نماز استسقا، در خطبه در روز جمعه باران بارید و این در پی شکایت مردی اعرابی از گرسنگی نانخوران او بود. ابرها مانند کوه به جنبش درآمدند و باران بر ریش پیامبر، فرو می ریخت. همچنان که دو سر مشک خشکیده را دست کشید که پر از آب شد و چهل نفر از آن آشامیدند و هر کدام، ظرف آب خود را پر کردند، و زنی این کار را جادو پنداشت؛ زیرا در ذهن او فرقی میان معجزه با جادو نبود. ۱۸۴

۱۸۴. ج ۷، ص ۱۰۵؛ ج ۴، ص ۲۳۵؛ ج ۷، ص ۸۹ و ۱۰۵؛ ج ۳، ص ۲۱۴؛ ج ۴، ص ۱۷؛ ج ۳، ص ۱۵۴؛ ج ۵، ص ۱۳۹ و ۲۱۱؛ ج ۴، ص ۹۰؛ ج ۸، ص ۱۷۵؛ ج ۷، ص ۱۰۳؛ ج ۴، ص ۲۳۵؛ ج ۵، ص ۱۶-۲۱ و ۳۷-۳۵؛ ج ۴، ص ۲۳۳؛ ج ۵، ص ۱۵۶-۱۵۷؛ ج ۸، ص ۳۰-۹۲.



در پیش روی پیامبر، آب جوشید که همه هشتاد نفر، وضو گرفتند و اگر صد هزار نفر می بودند، برایشان بس بود. این، احساس روانی سیری است که هنگام حضور محبوب و مشاهده مطلوب گران بها دست می دهد. چون روح سیر شود، شکم، سیر می شود. پیامبر، آب دهان در چاهی [خشک] افکند که پر آب شد و مردم نوشیدند. فرقی میان آب و آب دهان به چشم نمی آید و نیازی به رعایت اصول بهداشت و پاکیزگی نیست. دستش را در [ظرف] آب نهاد که آب، مانند چشمه ساران از میان انگشتانش جوشیدن گرفت و نمازگزاران وضو گرفتند و حدود هزار و چهارصد نفر از آن آشامیدند. در یک روایت آمده است که پیامبر، شال بر کمر بست و نماز گزارد و به سوی بزی دعا کرد؛ چارپایان و مردم در برابر ایشان روانه شدند و پشت سر بزی به راه افتادند و حدود هزار و چهارصد نفر [شیر] نوشیدند.

باز، معجزاتی طبیعی هست، مانند شکافته شدن ماه. ماه به روزگار پیامبر به دو پاره بخش گردید و پیامبر گفت: «گواه باشید و گواهی دهید». عایشه خورشید گرفتگی را معجزه ای خواند و این، چیزی است که با احادیث دیگری تعارض دارد که شکافتن ماه را منع می کند؛ بلکه با خود قرآن، تعارض دارد. از پیامبر خواسته شد معجزه ای به ایشان فرا نماید و او شکافته شدن ماه را به ایشان فرا نمود. مردمان مکه، از پیامبر (ص) درخواست معجزه کردند و او دو پاره شدن ماه را چنان به ایشان فرا نمود که دو بخش ماه را در دو سوی کوه «حراء»، مشاهده کردند. به هنگام هجرت، در سفر او با ابوبکر به مدینه، پیامبر، سواره ای را که به تعقیب ایشان آمده بود، نفرین کرد و اسب، او را بر زمین کوفت. فرشتگان از آسمان فرود آمدند و در جنگ بدر به یاری پیامبر جنگیدند. روز جنگ احد، کجا بودند؟ چرا گذاشتند ابلیس به گمراه سازی تیراندازان پردازد تا مسلمانان شکست بخورند؟ تنه درخت خرمایی به نزد پیامبر، ناله کرد و آوازی سرداد و پیامبر بر آن، دست کشید و تنه درخت، آرام گرفت. شاید باد، آن را به تکان و به فغان درآورده بود که پیامبر با دو دستش آن را بر جای، آرام ساخت. پیامبر، مرتدی را کیفر داد که به فرمان خدا مُرد و زمین، او را نپذیرفت و خاک، او را بیرون افکند. پیامبر، عبای ابوهریره را با دست خود، برکت بخشید

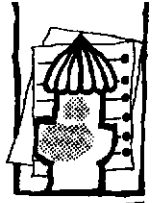


و ابوهریره عبا را به سینه اش چسباند و دیگر هیچ حدیثی از احادیث پیامبر را فراموش نکرد.

چهرهٔ پیامبر، در قرآن، چنین ترسیم شده است که: «خوراک می خورد و در بازارها راه می رود». چهره اش نزد خودش این است که فقط فرزند زنی است که گوشت خشکیده می خورد. قرآن، مانع معجزات نشد، مگر به این دلیل که مردم نخستین، آن را تکذیب کردند. مردم، از پیامبر، درخواست معجزه کردند و قرآن، چنین به ایشان پاسخ گفت: «گفتند هرگز به تو باور نخواهیم آورد، مگر که چشمه ای از زمین برای ما بجوشانی یا تو را بوستانی از خرما بُوَن و انگور باشد که در زیر درختان آن، جویبارها روان سازی، یا چنان که می پنداری، آسمان را فرو گرفته بر ما فرو فرستی، یا خداوند و فرشتگان را با هم به این جا بیاوری، یا تو را خانه ای زرین باشد، یا به آسمان بروی و رفتنت به آسمان را نخواهیم پذیرفت مگر برای ما نوشته ای بیاوری که آن را بخوانیم. بگو کردگار من، منزه است. آیا من جز یک انسانم که به پیامبر برانگیخته شده ام؟!». از این رو، اصولیان، یکی از شرایط تواتر را سازگاری با حسن و عقل و جریان عادات گرفته اند و روایات معجزات را دور می شمارند؛ زیرا در امر تشریح، ضرورتی ندارند.^{۱۸۵}

نیز معجزاتی پزشکی برای پیامبر هست تا انتقال از «معجزه» به «طب نبوی» باشد. پیامبر، آب دهان در چشمان علی افکند که بهبود یافت تا علی از کارزار خیبر، واپس نماند. آن گاه پرچم به دست او داد تا خدا آن سرزمین را بر دستش بگشاید. عبدالله بن ابی را از قبرش بیرون آورد و از آب دهانش بر او مالید و پیراهن خودش را بر او پوشاند. در فرهنگ عامه، شفا یافتن از آب دهان پیامبر هست و چه بسا زنده شدن مردگان به برکت آن در کار است. مردی از درد می نالید. پیامبر، دست بر او کشید و ناله او فروخواید. بر سر برادر دینی دست کشید و او را دعا کرد و سپس وضو گرفت و برادر صحابی از آب وضوی

۱۸۵. ج ۴، ص ۲۵۱؛ ج ۵، ص ۶۲ و ۷۹ و ۱۰۳؛ ج ۴، ص ۲۳۷ و ۱۴۶ و ۲۵۳؛ ج ۹، ص ۱۱۶؛ ج ۷، ص ۴۸.



او نوشید [و بهبود یافت]. ۱۸۶

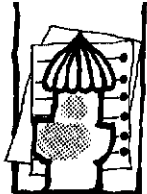
در کنار معجزات و طب نبوی، تبرک جستن به پیامبر هست. مادری در مدینه فرزندى زایید و او را به نزد پیامبر آورد. پیامبر، خرمایی طلبید و آن را جوید و سپس آن را با آب دهان خود در کام کودک نهاد و نخستین چیزی که از گلوى بچه پایین رفت، آب دهان پیامبر بود، به همراه خرمایی که پیامبر با آن، سقّ او را برداشت. سپس برای او دعا کرد و به او برکت بخشید و او نخستین مولود اسلام گردید. آیا کودک شیرخواره می تواند خرما بخورد، اگرچه جویده و به آب دهان پیامبر، آغشته باشد؟ حتّی پیامبر، خودش را درمان می کرد و برکت می بخشید. چون می خفت، بر پهلو دراز می کشید و در میان دستان خود می دمید و «معوذات» می خواند و بر بدن خود، دست می کشید. مردم، همین کار را با خلط بینی و خلط سینّه پیغمبر می کردند؛ زیرا روایت، گزارش می دهد که پیامبر، خلطی بیرون نمی افکند مگر که در دست یکی از یاران وی جای می گرفت که آن را بر صورت و بدن خود می مالید. ۱۸۷

طب نبوی، میان طب علمی و معجزه است، مانند نوشیدن بول شتر برای بهداشت و برای چاق شدن، و نوشیدن شیر (پس از دست سودن بر پستان و پاک کردن گرد و خَس و خاشاکی که بر آن است) بی آن که آن را بجوشانند. نوشیدن پیامبر از آب وضویش، احتمالاً به دلیل کمبود آب و دوری از ریخت و پاش بوده است، بی آن که استنشاق و مضمضه در نظر گرفته شود. او کشتگان بدر (در میان ایشان: ابو جهل، عبّه و أمیه) را در چاه افکند، بی آن که به آلوده شدن آب چاه، پروایی دهد. پیامبر، فرمان داد موش مرده [در روغن] را با روغن اطراف آن، بیرون آورند و دور بریزند و بقیّه را بخورند. ۱۸۸ نیز برخی کارهای درمانی در میان است که بیش تر به نسخه های عامه و معالجات طب سنتی می ماند، مانند

۱۸۶. ج ۴، ص ۵۸؛ ج ۵، ص ۲۲-۲۳ و ۷۱؛ ج ۲، ص ۹۶-۹۷؛ ج ۵، ص ۱۱۸؛ ج ۵، ص ۷۸؛ ج ۸، ص ۹۴؛ ج ۳، ص ۸۰.

۱۸۷. ج ۷، ص ۱۰۸؛ ج ۵، ص ۷۹؛ ج ۸، ص ۷۸؛ ج ۸، ص ۵۴؛ ج ۲، ص ۲۵۴.

۱۸۸. ج ۴، ص ۷۵؛ ج ۵، ص ۴؛ ج ۷، ص ۱۴۳؛ ج ۵، ص ۵۷؛ ج ۷، ص ۱۲۶.

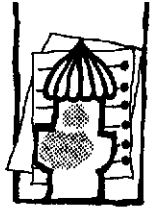


درمان کردن با بول شتر که به فراوانی یافت می شود و از مواد اساسی در محیط زندگی بیابانی است. نیز شفا جستن از شونیز (سیاه دانه) و عود هندی که دارای هفت خاصیت درمانی است. تلبینه، گونه ای پختنی عامیانه است که شفا می بخشد. سه چیز است که در آن شفاست: شربت عسل، نشتر حجامتگر، داغ نهادن با آتش. تجربه ثابت کرده است که نوشیدن عسل، اسهال را افزایش می دهد؛ ولی پیامبر راست می گوید و شکم، دروغ می گوید. گاهی پیامبر از داغ نهادن، منع می کند و هر کس داغ نهد، بی حساب وارد بهشت گردد. شاید به دلیل بهداشتی و شاید به سبب دلالت دینی آن؛ زیرا آتش، کیفر آخرت است، نه درمان دنیا، با بودن وسایل سترون سازی (استرلیزه کردن) از راه جوشاندن. تب، از آتش دوزخ است و این بیشتر از روی تشبیه است، نه تشخیص یا درمانی. گاه برخی اصول عامه با طب علمی توافق پیدا می کند، مانند این که هر دردی، درمانی دارد، و طاعون و ضرورت «قرنطینه» تا بیماری را گیر، سرایت نکند. ۱۸۹ باز، پاره ای درمان ها هست که بیشتر شبیه روان پزشکی است، نه پزشکی علمی، مانند این که خدا در برابر سوزش خار، از گناهان خار گزیده می آمرزد و آن را کفاره این می سازد؛ و این که درمان صرع، یا صبر است (و به دنبال آن، بهشت) یا دعا برای بیمار (تا خدا بهبودش بخشد). پیامبر به عایشه سفارش کرد که سی بار تکبیر بگوید، سی بار تسبیح بگوید و سی بار حمد بگوید. و این هنگامی بود که از پیامبر، خادمی برای انجام دادن کارهای خانه درخواست کرد. تا روحیه اش را در برابر کارهای سنگین خانه تقویت کند. مهم این است که انسان در برابر گزندگی که او را گرفته، آرزوی مرگ نکند؛ زیرا زندگی بهتر از مرگ است. ۱۹۰

گاهی، روان پزشکی از این مرز در می گذرد و به سحر و حسد می کشد. می بینیم از عایشه روایت است که پیامبر، جادو شد تا آن جا که می پنداشت کاری را انجام داده است، ولی آن را انجام نداده بود. زنان، شیفته تفسیر غیبی پدیده های طبیعی و جادوگری

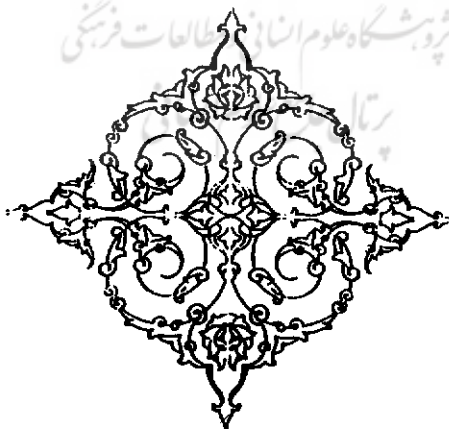
۱۸۹. ج ۷، ص ۱۵۹ و ۱۶۳ و ۱۷۴.

۱۹۰. ج ۷، ص ۱۴۵ و ۱۵۰ و ۱۷۱؛ ج ۸، ص ۸۷؛ ج ۷، ص ۱۵۶.



هستند. این بیشتر نزدیک به سهر است و سحر نیست. حتی عایشه گمان بُرد کسی برای کارگر افتادن عملش، پیامبر را افسون کرده است: شانه‌ای و مشأقه‌ای [/ چیزی باستانی، مانند بُرسِ امروزی] و خشکیده شکوفه خرمایی دفن شده در بُن چاهی؛ شاخه‌های آن انگار سرهای شیطان هاست. چون بیرون آورده شد و دور افکنده گشت، پیامبر (ص) بهبود یافت و چاه را پر کرد و فرو بست. پس عمل، درمان دارد. چنان که لبید بن درهم، او را درمان کرد. گاه، درمان جادو، خوردن هر روزه هفت خرمای عَجْوَه (نوع نیکویی از خُرما) است که همین، پادزهر هم هست. جادوی سخن، همان جادوی جایز است. گونه‌ای از سخن، جادوست. ^{۱۹۱} حَسَد و چشم‌شور، وابسته به جادوگری اند. چشم‌شور، در نزد پیامبر، حق است؛ ولی ممانعت از آن، نه از راه خالکوبی است که پیامبر (ص) نهی کرده است. نیز از این کارها نهی کرد: طلسم کردن، فالگیری، کِهانت و تعویذ. همه اینها از عادات عرب‌ها و شیوه‌های آگاهی از آینده بود. می‌توان با عقیقه کردن و جاری کردن خون، گزند را از نوزاد، دور ساخت. با این همه، گفته می‌شود: «شومی در سه چیز [ممکن] است: زن، خانه و مرکب» و اینها هر سه، ستون‌های زندگی جاهلی هستند. ^{۱۹۲} خ.

ادامه دارد.



۱۹۱. ج. ۴، ص ۱۲۳ و ۱۴۸ ج ۸، ص ۱۰۳ ج ۷، ص ۱۰۴ و ۷۷ و ۱۷۱.

۱۹۲. ج. ۷، ص ۲۱۴ و ۱۷۱ و ۱۷۴ و ۱۰۹ و ۱۷۹.